



هلنیسم و پیامدهای آن

محدثه روئین فر

چکیده

اسکندر، تمدن و فرهنگ یونانی را دارای توانایی جهانی شدن می‌دانست. با حملات اسکندر و شکست امپراتوری بزرگ ایران راه نفوذ فرهنگ هلنی گشوده شد و خواسته‌ای او برای گسترش فرهنگی محقق شد. فرهنگ یونانی در امتزاج با فرهنگ شرقی قرار گرفت و سرچشمه‌ی تغییرات و پیامدهای وسیعی در عرصه‌های دینی، فلسفی، هنری، اجتماعی، سیاسی و... گردید. خاستگاه تحولات باستانی مشرق زمین در آن دوران را در نسبت با این تغییرات می‌توان سنجید. این مقاله در جست‌وجوی یافتن پیامدهای ناشی از گسترش هلنیسم در دنیای مشرق زمین و تعاملات فرهنگی ایجادشده‌ی غرب و شرق است و آثار آن را در حوزه‌های فلسفی و هنری بررسی می‌کند. گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای است و روش تحقیق بهره‌گرفته‌شده تحلیلی - توصیفی و تاریخی است.

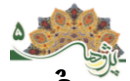
واژگان کلیدی: هلنیسم، فلسفه، هنر و معماری.

مقدمه

یونانیان نخستین مردم غرب بودند. روحیه‌ی غرب دنیای امروز از اختصاصات یونانیان است و بنابراین جای مردم یونان بی‌شک در دنیای جدید قرار دارد. مردمانی که وارث این فرهنگ و آداب بودند و شالوده‌ی تفکر هلنی را در طی قرن‌های بعدی در جهان پایه‌گذاری نمودند، در نخستین نسل، یونانیان ساکن میلئوس در آسیای کوچک و یونانیان ساکن جزیره‌های لسبوس (Lesbos) و تتوس (Teos) در دریای اژه بودند. اینان بودند که در ابتدا، راه مستقل تفکر را در پیش گرفتند و البته که در طی این مسیر تنها نبودند بلکه همراهانی از شرق به آنان یاری رسانده‌اند. مردم یونیا به سبب داد و ستد با مردم مصر و فینیقیه و دیدن چیزهای تازه و آموختن راه‌های نویی از تفکر فرصت‌های بسیاری کسب کرده بودند. (لوکاس، ۱۳۶۶، ص ۱۸۳)

ظهور هلنیسم در عرصه‌ی جهانی منجر به امتزاج دو فرهنگ شرق و غرب در آن روزگار شد که بر دانش این جهان افزود و تاریخچه‌ی درخشانی از خود به یادگار گذاشت. آنچه در اسکندریه اتفاق افتاد خود نمونه‌ی بارزی از تلفیق خوب دانش جهان باستان است. اما سرچشمه‌های تفکر هلنی از کی و در کجا آغاز شد؟ اتکای فرهنگ و تمدن آن‌ها بر کدام مبانی فرهنگی بود؟ و چه تأثیری بر فرهنگ مقصد گذاشت؟

پیش از تحلیل آثار هلنیسم نیاز است تا به بررسی این فرهنگ

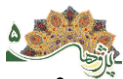


بپردازیم و بنیان‌های معرفتی و فکری آن را مورد واکاوی قرار دهیم. در این راستا ابتدا توضیحاتی پیرامون یونان باستان ارائه می‌گردد و سپس به تعریف هلنیسم می‌پردازیم. برای روشن شدن این پیامدها با تکیه بر آرای استیس به سراغ فلسفه‌ی یونان می‌رویم؛ چرا که از دید او بهترین راه برای شناخت یک تمدن رجوع به آرای فلسفی و فکری آن قوم است و سپس به معماری و جنبه‌های مادی تمدنی را بررسی می‌کنیم. باید خاطرنشان کرد که این پیامدها را صرفاً نمی‌توان محدود در حصار زمان و مختص به یک دوره‌ی تاریخ بشری دانست. چه بسا در روزگار معاصر نیز بتوان سرخ پدیده‌های دینی و فلسفی را که در سایر حوزه‌های رفتار بشری مشاهده می‌شود و رفتار سایر پدیده‌ها را بر معیار اندیشه‌های باستانی غرب به تحلیل نشست.

یونان قدیم

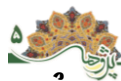
پس از گذراندن دوران ظلمت و با تأثیر از تمدن و فرهنگ مصر، بین‌النهرین، آناتولی و پارس از حدود قرون هشتم و نهم پیش از میلاد علائم درخشیدن تمدن یونانی‌ها با حماسه‌های ایلید و اودیسه نمایان شد. ایلید و اودیسه، شالوده‌ی تعلیم و تربیت و فرهنگ یونانی را تشکیل می‌دهند و از جمله‌ی بهترین منابع و معیارهایی هستند که ما از صورت و محتوای اندیشه‌ی یونانی در دست داریم. (لیدنبرگ، ۱۳۷۷، ص ۲۹)

«نمی‌توانیم به طور کامل کتاب هومر را همانند کتاب مقدس مسیحیان بدانیم اما این کتاب می‌تواند ما را با فرهنگ یونان باستان آشنا



کند. هر دو کتاب رنگ و صبغهی روح یونانی را در سراسر کتاب نمایانگرند: در آن جا که زشتی، وحشت و امور غیرعقلانی مردود شناخته می‌شود. آن جا که قاطعانه همه‌ی خدایان را مانند انسان دانسته و همه‌ی انسان‌ها را نیز هم‌طراز خدایان می‌شمرد. آن جا که پهلوانان را به دلیری و سلحشوری می‌شناساند و بدون هیچ ترس آن‌ها را در تقابل با خدا و حتی تقدیر و سرنوشت به تصویر می‌کشد، همه و همه بیان‌کننده‌ی روحیات یونانیان باستان است؛ همان روح حقیقت‌جو و واقع‌بین یونانی». (همیلتون، ۱۳۵۳، ص ۲۹۴)

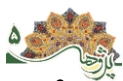
مردم یونان نیز مانند بسیاری از ملل دیگر تمام آثار طبیعت را از خورشید، رعد، اقیانوس، طوفان، رودها، چشمه‌سار و باد و باران به مقام الوهیت رسانده می‌پرستیدند. هر یک از آثار مزبور را از وجودی نامرئی می‌دانستند و آن‌ها را منشأ خیر و شر تصور می‌کردند و به پرستش آن‌ها مشغول می‌شدند تا لطف آن‌ها را شامل حال خود کنند و یا دفع آزار نمایند. اما چون قوه‌ی تخیل مردم یونان بیش از ملل باستانی دیگر به کار گرفته می‌شد معتقدات شان را در قالب شعر ریخته و به شکل آثار هنری درآورده‌اند. بعد از زمانی طولانی آرام‌آرام عقیده‌ی بدوی آریایی یعنی پرستش قوای طبیعت و اعتقاد به خدایان آن‌ها از میان رفته و برای هر یک از آن‌ها شخصیت انفرادی قائل شدند و خدایانی تازه به وجود آمدند که در صورت و اندیشه و کردار در ست مانند بشر بوده‌اند، به خصوص در آثار هومر و در زمان هومر. در باور یونانیان باستان خدایان مستقر بر قله‌ی المپ، در مرز میان مقدونیه و ساحل دریای اژه بودند.

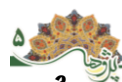


این خدایان دوازده گانه به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از: زئوس، پوسیدن، هفایستوس، هرمس، آرس، آپولون، هرا، آتنا، آرتیمیس، هستیا، آفرودیت، دمتِر. بازی‌های قهرمانی المپیک به افتخار اینان برگزار می‌شد. (پاکباز، ۱۳۸۵، ص ۹۸۱)

مردم یونان خدایان را شبیه خود تصویر می‌نمودند. برتری‌هایی درباره‌ی ایشان قائل می‌شدند و قدرتی خدای گونه و مافوق بشری به آن‌ها نسبت می‌دادند. خداوندان هیکل انسان را داشتند و به اُکل و شرب زنده بودند. همسر اختیار می‌کردند. فرزند می‌آوردند. دستخوش وجد و اُلم می‌شدند ولی جاودان به حیات خود ادامه می‌دادند. دارای قدرت و نیرویی بیش از انسان‌ها بودند. «نکتار» می‌نوشیدند و خوراکی داشتند که مانع پیری آن‌ها بوده است. سرگذشت پُرشاخ و برگ خدایان منبع افسانه‌ها و اساطیر یونان است. هومر در اشعارش خدایان را در میان قتال حاضر می‌کند و گاهی مجروح و سخت متألم می‌سازد. (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲، صص ۱۶۴-۱۶۳) در واقع خدایان انعکاسی بودند از ویژگی‌های انسانی و بر وجه معیارهای توانمندی انسانی. «خدایان تقریباً تمام عیوب موجودات فانی را داشتند: دعوا راه می‌انداختند، دروغ می‌گفتند، بی‌غیرتی از خود نشان می‌دادند و در تمام امور بر همین منوال بودند.» (دکرتنزو، ۱۳۷۷، ص ۱۹)

برای آنان جشن‌ها و بازی‌ها بیش از آن‌که جنبه‌ی سرگرمی داشته باشد جنبه‌ی الهیاتی داشت. جشن‌ها طرق پرستش خدا بودند. مسابقات بزرگ ورزشی یونانیان، که بازی‌های المپیک البته مشهورترین آن‌ها بوده



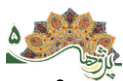


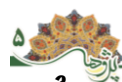
با رقابت‌های جدید ما بسیار تفاوت داشته‌اند. آن‌ها بیش‌تر به اعتقادات و شعائر دینی مردم مربوط بوده‌اند کسانی که در چنین مسابقاتی شرکت می‌کردند، ورزشکاران حرفه‌ای و آماتور نبودند. بلکه به خانواده‌های برجسته تعلق داشتند که به قصد جلب رضایت و عنایت ربانی به رقابت می‌پرداختند و برنده کسی می‌بود که از طلسم قدرت شکست‌ناپذیر خدایان برخوردار می‌شد و هیبت و احترامی نزد مردم می‌یافت. هدف بازی‌ها این بود که مشخص کنند عطیه‌ی ربانی پیروزی به چه کسی تعلق می‌گیرد. آن‌گاه کسانی که مشمول این عطیه‌ی ربانی واقع می‌شدند، برای بزرگداشت و شاید جاویدان ساختن نشانه‌های فیض الهی ساخت تندیس‌های خود را به هنرمندان زمان خویش سفارش می‌دادند. (گامبریج، ۱۳۹۸، ص ۷۷) در واقع علامت بارز روحیه‌ی یونانیان با روحیه‌ی تمام مللی که پیش از آن‌ها می‌زیستند، این بود که آنان زندگانی را با شادی و مسرت آمیخته می‌دیدند و می‌کوشیدند دنیا را برای زیستن زیباتر سازند. این فرق اساسی و مهمی، بین یونانیان و اقوام و ملل دیگر جهان باستان بود. شور و نشاط زندگانی یونانی در هر اثر باقی‌مانده از یونان نقش بسته؛ هرچند که گاه اشعار و مطالب غم‌انگیز نیز در آن‌ها به چشم می‌خورد؛ اما حتی در تلخ‌ترین و تاریک‌ترین لحظات زندگی‌شان نیز هرگز خاطره و طعم شیرینی حیات را فراموش نمی‌کنند. در نظرگاه آنان دنیا مالا مال است از زیبایی و شکوه و وظیفه‌ی آن‌ها لذت بردن و شادی نمودن برای حیات و زندگی در این دنیا است. اهمیت دادن به ورزش‌ها و سرگرمی‌ها و مسابقات که در

هیچ‌یک از ملل دیگر دیده نشده است از این روحیه‌ی کسب لذت سرچشمه می‌گیرد. (همیلتون، ۱۳۵۳، صص ۳۳-۳۴)

۲. تعریف هلنیسم

پیش از آن‌که به تعریف واژه‌ی هلنیسم بپردازیم باید مشخص سازیم که منظور از جامعه‌ی قومیتی که این لفظ به آن اطلاق می‌شود چیست؟ یا به صورت دقیق‌تر هلنی‌ها چه کسانی بودند؟ هلنیسم منتسب به قوم هلن است، که خود را از فرزندان «هلن / هلنا» یکی از خدایان یونان باستان می‌دانستند. هلنی‌ها یکی از اقوام پنج‌گانه‌ی یونانی هستند که با وحدت آن‌ها مقام سیاسی، فرهنگی و هنری یونان باستان به جایی رسید که زمامداران پیش از اسکندر مقدونی رؤیای آن را داشتند. این پنج قوم عبارت بودند از: هلن‌ها (Helena)، ایونی‌ها (Ionier/Ioner) آتنی‌ها (Athener)، اسپارتی‌ها (Sparter) و مقدونی‌ها (Makedonier). در تاریخ به هر کدام از این اقوام تخصص و استعداد خاصی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، هنری، علمی، نظامی، دینی و... را نسبت داده‌اند. زمامداران یونانی بر این باور بودند که در صورت اتحاد این اقوام، در صدد قدرت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و علمی در جهان باستان قرار خواهند گرفت. هلن‌ها مردمانی هنرمند، مهندس‌پیشه، هوشیار و فرهیخته بوده‌اند. ایونی‌ها مردان عرصه‌ی اقتصاد تجارت دریایی و صاحب‌نظر در عرصه‌ی تولید و بازرگانی بوده‌اند. آتنی‌ها که اهل علم، سیاست و دین بوده‌اند؛ چنان‌که بیش‌تر مکاتب علمی یونان باستان منتسب به آتن است. اسپارتی‌ها به رزمندگی و





جنگاوری شهرت داشتند و مقدونیان که علاوه بر جنگاوری و روحیه‌ی سلحشوری، سیاست‌بازان عرصه‌ی باستان بودند به آن معنا که از همه‌ی امکانات جمع به سود خود بهره‌برداری می‌کنند و به اهداف گسترده‌ی خود می‌رسند. سرانجام همین حاکمان مقدونی بودند که توانستند همه‌ی اقوام دیگر را زیر پرچم واحد متحد کرده و قدرت و رهبری جامعه‌ی یونانی را در دست بگیرند. مقدونیان به قومی معروف‌اند که از توانایی، کفایت، سیاستمداری و درایت اقوام دیگر بیشترین بهره‌برداری را از وحدت و ائتلاف اقوام کهن یونانی کرده‌اند. (خدادیان، ۱۳۸۵، ص ۳۰۵)

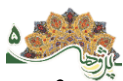
واژه «هلنیستی» از کلمه‌ی یونانی به معنای تقلید از یونانیان گرفته شده است. در این دوره زبان و عقاید یونانی در دنیای غیریونانی خاور نزدیک در عهد باستان رواج یافت. معمار این عصر از تاریخ جهان باستان اسکندر پسر فیلیپ مقدونی است. او تربیت‌یافته‌ی ارسطو شاگرد افلاطون بود و بر طبق نظریات برخی از پژوهشگران، او به هدف جهانی برای بشریت اعتقاد داشت. فیلیپ سخت شیفته‌ی فرهنگ یونان بود و اسکندر فرهنگ یونانی را قادر بر سیطره‌ی جهان باستان می‌انگاشت. او یونان را برای غلبه بر ایران متحد کرد. انهدام پادشاهی هخامنشی ایران

۱. Helenistic، اشاره به تاریخ و فرهنگ یونان و به طور خاص به هنر و معماری در دوره‌ی زمانی بین فوت اسکندر (۳۲۳ ق.م) و آغاز زمامداری آوگوستوس امپراطور روم (۱۴۶ ق.م) اطلاق می‌شود. با روی کار آمدن اسکندر دوران دولت شهرهای یونان برای همه‌ی شیه رخت بریست و جای خود را به امپراطوری اسکندر سپرد. (لوکاس، ۱۳۶۶، ص ۲۱۱)

به دست اسکندر، حکومت یونانی- مقدونی را در ناحیه‌ای بسیار وسیع گستراند. در آن زمان پادشاهی ایران منطقه‌ی بسیار و سیهی از حوزه‌ی جغرافیایی را دربرمی‌گرفت، و پیرو این فتوحات بود که برای مهندسان، متفکران، بازرگانان، سربازان و دولتمردان یونانی فرصت‌های جدیدی ایجاد گردید. اسکندر ارتش خود را از صرف سربازان مقدونی به ارتش چندملیتی بدل ساخت که تنها به او وفادار بمانند. بعد از مرگ او، جانشینان وی از این ارتش برای تأسیس پادشاهی‌های نظامی که بر دنیای هلنیستی مسلط شدند، بهره‌برداری کردند. (فوجل، ۱۳۸۰، ص ۱۴۸)

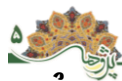
۳. فرهنگ هلنیسم و تأثیر آن

گسترش ارضی شهرسازی‌های یونانی تاریخ تمدن را به ژرفی دگرگون ساخت. مرزهای فرهنگی سنتی در هم شکست. از نظر سیاسی، شهر مانند یک نهاد به سمت زوال حرکت می‌کرد؛ هرچند شهرها منطقه‌های جدیدی به دست می‌آوردند اما خود نظام شهر رو به تباهی می‌رفت. چندی نکشید که یک طبقه زحمتکش شهری پدید آمد که بر اثر افزایش قیمت‌ها به بینوایی افتاد. در برابر، طبقه‌ای توانگر ایجاد شده بود که مناصب‌های جامعه را به انحصار خود درآورده بود. اما همه این ستیزها و کشمکش‌های اجتماعی را ستیزهای سیاسی پنهان ساخته بود. حیاتی‌ترین و بهترین نوع حکومت، شهرسازی بود و شاهان هلنیستی به دنبال قدرت به صورت مطلقه بودند. (دونان، ۱۳۸۳، ص ۲۰۱) سلوکی‌ها و بطالسه هر دو در چارچوب نظام اداری حکومت‌های پیشین استفاده



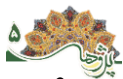
می‌کردند. به همین دلیل پادشاهی سلوکی به ایالت‌هایی شبیه ساتراپ‌های ایرانی بخش‌بندی شد و سلسلهٔ بطالسه هم از نظام فرعونی موسوم به «نوم» (در زبان یونانی به معنای منطقه) بهره جست. (فوگل، ۱۳۸۰، ص ۱۵۱)

علاوه بر این تغییرات سیاسی و اقتصادی، آنچه بیش‌تر جلوه می‌کند میراث فرهنگی اسکندر است. در واقع هلنیسم در جهان باستان، بخش عظیمی از فرهنگ را دربرمی‌گرفت. این واقعیت را باید بپذیریم که هلنیسم به عنوان فرهنگی که ادعای جهانی شدن داشت و خود را دارای زیرساخت‌های جهانی شدن می‌دید، تا حدودی که مقاومت فرهنگ‌های بومی سرزمین‌های به تصرف درآمده اجازه می‌داد، بر اکثر قریب به اتفاق متصرفات اسکندر مقدونی سایه افکند. بخش بزرگی از سرزمین‌های جهان باستان خواه ناخواه تحت سیطره‌ی فرهنگ هلنی درآمدند. علاوه بر حکومت‌های سلوکیان در ایران، بطالسه در مصر و بقایای مقدونی، دو دین بزرگ ابراهیمی، یهودیت و مسیحیت نیز از این تغییرات مستثنی نبودند و به رنگ فرهنگ هلنی درآمدند. برخی از پژوهشگران قدمت هلنیسم را به آخرین سده‌های پیش از میلاد نسبت داده‌اند، اما به اعتقاد برخی دیگر نخستین سنگ بنای این فرهنگ جهانی‌سازی، در سده‌های ۷ و ۸ پیش از میلاد گذاشته شده است. فیلسوفان، شیمی‌دانان، ریاضی‌دانان و منجمانی چون طالس ارشمیدس، اقلیدس، فیثاغورث و ... را می‌توان به عنوان پایه‌گذاران مکتب هلنیسم دانست. (خدادیان، ۱۳۸۵، ص ۳۰۵)



حضور دانشمندان علوم تجربی تمدن یونان باستان در کنار هم و اهمیت دادن به علوم تجربی، فلسفه و ترکیب با علوم، فنون و معنویت شرق فرهنگ هلنی را به اوج ترقی و عظمت خود رساند. دانشمندان نقشی سازنده و ارزنده در جهانگیر نمودن این فرهنگ ایفا کردند. (خدادیان، ۱۳۸۵، ص ۳۲۵). به گونه‌ای که در اسکندریه و کتابخانه‌ی پرگاموس سازمان‌های حکومتی‌ای وجود داشتند که به دست کارکنان حقوق‌بگیری اداره می‌شدند که به کارهای ادبی و علمی سرگرم بودند. تقریباً در هر شهر هلنیستی گونه‌های نظام آموزشی متکی بر جامعه و وجوه عمومی برپا بود. با آن‌که آموزگاران خصوصی و پدر و مادرها غالباً به آموزش‌های سال‌های اولیه‌ی زندگی را می‌دادند، آموزشگاه‌های در رده‌ی بالاتر با درآمدهای عمومی حاصل از خراج یا اوقاف اداره می‌شدند. گذشته از این‌ها، آموزش عمومی که در گذشته کمابیش سراسر صرف پرورش سپاهیان می‌شد اینک به شیوه‌ی یونانی، ادبیات، فلسفه و معانی بیان تدریس می‌کرد. کوشش در اندیشیدن و پژوهش در جهان بیش‌تر مصروف علوم طبیعی می‌شد. یونانیان هلنیستی در ریاضیات، جغرافیا، ستاره‌شناسی و پزشکی پیشرفتی شگرف کرده بودند. (سیاهپوش، ۱۳۹۳، ص ۴۴)

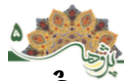
با بقراط (۴۶۰ پ.م)، که او را پدر علم پزشکی می‌نامند، طب هلنی و دنیوی آغاز شد. این سنت پزشکی از تحولات فلسفی همزمانش تأثیر گرفته بود و با نام بقراط پیوند داشت. دانشمندان و پزشکان هلنی را با اندکی تسامح می‌توانیم پیروان فلسفه‌ی طبیعی یا فلسفه‌ی طبیعت



بنامیم. (لوکاس، ۱۳۶۶، ص ۲۲۰)

فیزیک و شیمی که راهگشای دانش‌های اروپای امروز است چندان پیشرفتی نداشت. شاید از این رو که پیشروی در این رشته‌ها مستلزم کثیف کردن دست و انجام دادن کارهایی بود غیر از به کار انداختن قلم که شایسته‌ی شأن و پایگاه بزرگان هلنیستی نبود. اقلیدوس هندسه‌ی خود را (در حدود ۳۰۰ پ.م) پیش از آن که دانشمندان اسکندرانی از کامیابی‌های بابلیان در ریاضیات و ستاره‌شناسی آگاهی یابند به کمال رسانده بود، اما تکامل ستاره‌شناسی یونان سخت مرهون کوشش‌های بابلیان است که حرکات ستارگان را از قرن هشتم پیش از میلاد رصد کرده بودند. ستاره‌شناسان بابلی قرون چهارم و سوم پیش از میلاد با برخورداری از این تجارب پیشین نظم ریاضی پدیده‌های سماوی را یافتند. حال و هوای دنیای هلنی بر مدار نظم و قاعده، استوار بود و در یونانی آن را با واژه‌ی کوسموس (کل نظام‌مند) می‌نامیدند. در دنیای فیلسوفان هلنی، بین طبیعی و فوق طبیعی تمایز بسیار است. در این دنیا علل و اسباب طبیعی چیزها فقط در طبیعت و سرشت آن‌ها جست‌وجو می‌شود. (سیاهپوش، ۱۳۹۳، ص ۴۴)

ارسطو فیلسوفانی را که شاید مانند او کم و بیش به روش‌شناسی توجه داشتند و راه‌های جدید تفکر در طبیعت را مطرح می‌کردند طبیعت‌شناسان نامیده است. (اروین، ۱۳۸۰، ص ۳۹) با تکیه بر این بنیان‌های فکری و علمی بود که اسکندر را برای فتح سایر سرزمین‌ها ترغیب می‌کرد. در واقع سیطره‌ی فرهنگی بر کل جهان هدفی بود که

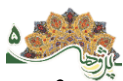


اسکندر در راستای ایجاد حکومتی واحد در جهان باستان بدان می‌اندیشید و قصد اجرای آن را داشت. شاید اگر مرگ ناگهانی اسکندر مقدونی اتفاق نمی‌افتاد، سرنوشت فرهنگی نیمی از جهان باستان به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. با این حال هنوز هم بر اساس تحقیقات صورت گرفته درباره‌ی صدور تمدن هلنی به جهان باستان، هلنیسم به عنوان تمدن جهانی در سده‌ی چهارم پیش از میلاد باستان مطرح بوده است. (خدادیان، ۱۳۸۵، ص ۳۰۶)

۴. فلسفه هلنیسم و رواج طبیعت‌گرایی

پیش از آن‌که به فلسفه‌ی هلنیسم در جهان یونانی و سپس در متصرفات هلنی بپردازیم، برای آن‌که به جایگاه فلسفه در فهم تغییرات فرهنگی، هنری و سیاسی — اجتماعی پی ببریم، ناگزیر از بیان مقدمه‌ای هستیم. باید ببینیم که در تاریخ فرهنگ‌ها، با دسترسی به مبانی فلسفی یک فرهنگ به چه سطحی از فهم آن فرهنگ رسیده‌ایم؟ توجه به فلسفه و تاریخ اندیشه‌ی یک ملت تا چه اندازه در فهم یک تمدن به ما کمک می‌کند، یا به بیانی دیگر عیار فلسفه در بیان تمدنی یک سرزمین و فرهنگ چه مقدار است؟ استیس (۱۹۶۷-۱۸۸۶م) فیلسوف و نظریه‌پرداز مشهور قرن بیستم، در کتاب *تاریخ انتقادی فلسفه*؛ پیرامون جایگاه فلسفه در بافت فرهنگی یک قوم چنین می‌گوید:

«فلسفه چیزی نیست که مستقل از رشد و زوال روح بشر به حیات خود ادامه دهد. فلسفه دست در دست بسط و توسعه‌ی سیاسی، اجتماعی، دینی و هنری پیش می‌رود. دستگاه سیاست، هنر، دین، علم و





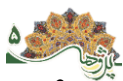
فلسفه تنها صورت‌هایی و نه گونه‌هایی هستند که زندگی یک قوم خود را در آن آشکار می‌سازد. جوهر دینی حیات ملی در فلسفه‌ی ملی و قومی یافت می‌شود و تاریخ فلسفه هسته‌ی مرکزی تاریخ اقوام و ملت‌هاست.» (ترنس استیس، ۱۳۸۵، ص ۳۱۶)

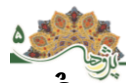
در بررسی تاریخ فکر و فلسفه‌ی یونان باستان، پدیداری فلسفه را باید از آن‌جا دانست که فلاسفه‌ی یونان و متفکرین عقلایی آن از دایره‌ی اوهام و تصورات شعر هومر شاعر حماسی (و دیگری هزیود Hesiod در قرن ۸ ق.م) قدمی فراتر نهادند و دیگر در برابر خدایان مجسم و مصور به صورت انسانی سر تسلیم فرود نیاوردند و انتقاداتی به کتاب‌های هومر و هزیود وارد نمودند. سقراط پدر فلسفه‌ی عقلایی یونان، مردم را به معنویات دعوت کرد و پس از او شاگردان افلاطون و بعد از او سقراط به این امر پرداختند. آنان مردم را به تفکر در فلسفه‌ی متافیزیک، چیستی حقیقت و مافوق‌الطبیعه راهنمایی نمودند. (بی. ناس، ۱۳۸۸، صص ۹۸-۹۷)

اما فلسفه‌ی این دوران به چه چیزی می‌پرداخت؟ پرسش از حقیقت در واقع مشترک در میان فلسفه‌های رایج یونان بود. پرسش‌هایی که پاسخ به آن‌ها، پایه‌ی فلسفه را پی‌ریزی نمود. فیلسوفان ملطیه (Miletus) - شهر عمده‌ی ایونیا، مستعمره‌ی یونانی آسیای صغیر که تحت حکومت ایران بود - اندیشه‌ی یونانی را از عقاید اساطیری پیدایش جهان و خدایان پاک کردند و به پدیدارهای طبیعت و مبدأ و منشأ آن‌ها علاقه نشان دادند. فکر آنان بیش‌تر طبیعی (فیزیکی) و

جهان‌شناسانه بود تا مابعدالطبیعی (متافیزیک). برخلاف شرق که بیش‌تر بر مبنای روح و متافیزیک تفکر می‌ساخت تا تفسیر پدیده‌ی مادی و طبیعی. تا به امروز روح، عنصر قدرتمند دنیای شرق است. فلاسفه‌ی یونان به مدت قرن‌ها کوشیدند تا ماده‌ی اساسی یگانه‌ی عالم (ماده‌المواد) را کشف کنند که اعتقاد داشتند همه چیز از آن ناشی شده است. (شریف، ۱۳۶۲، ص ۱۰۷)

رشد سریع و پرشتاب علم و فلسفه در سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد بود که موجب شد باورهای ساده‌دلانه به خدایان بی‌شمار هومر و هزیود از رونق بیافتد و حتی مورد تمسخر و انتقاد فیلسوفان واقع شود. در دوره‌ی هلنی بود که دیگر خداشناسی هومری رفته‌رفته به خداشناسی فلسفی چنان‌که در خدای‌شناسی اپیکوری می‌بینیم تبدیل شود. (لوکاس، ۱۳۶۶، ص ۲۱۸) یونان پیش از سایر تمدن‌ها به بررسی علمی و نظام‌مند قوای عقل بشری و تفکر در طبیعیات دست یازید و آن را به صورت مدون آماده ساخت و آتن به عنوان مهد فلسفه در آن دوران شهره گشت. فلسفه در بطن روحیات یونان جای داشت. نظم جاری و طبیعت‌گرایی که اساس فلسفه‌ی یونان را شکل می‌دهد جای خود را در سایر عرصه‌های زندگی یک یونانی باز می‌کند و از رهگذر آن به شهرهای سلوکی و بطالاسه راه می‌یابد. حتی در این سیر و تغییر فرهنگی در سرزمین‌های هلنی زئوس همان خدای نظم و قانون بدون هیچ تغییری در کارکرد الهیاتی‌اش به حیات خود ادامه می‌دهد. به طور کلی آن‌ها در مسائل مربوط به هستی‌شناسی و زندگی هیچ موضوعی را





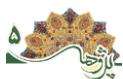
در تاریکی و ابهام نمی گذاشتند و از آن بدون شرح و بسط نمی گذشتند. قاعده و نظم و قانون اهمیت مبنایی داشت و تجزیه و تحلیل به جای کلی‌نگری روش فکری رایج بود. حتی اشعار یونانی نیز بر مبنای صراحت و روشنی فکر و استدلال منطقی سروده شده‌اند. عشق به زندگی و استدلال منطقی و لذت بردن از به کار انداختن اندیشه و جسم، از ویژگی‌های خاص مردم یونان به شمار می‌رفت. (همیلتون، سیری در تاریخ فرهنگ و ادب یونان باستان، ۱۳۵۳، صص ۴۹-۴۸) در فلسفه نیز دموکریتوس (حدود ۴۶۰ تا ۳۶۰ ق.م) در نظریه‌ی اتمی خود هدف طبیعت‌گرایان را در تبیین تنوع مشهود روندهای طبیعی به وسیله‌ی قوانین مبتنی بر موجبیت علی درباره‌ی ماده‌ی اساسی و زیربنایی تعقیب می‌کند. (اروین، ۱۳۸۰، ص ۷۸) در عالم دموکریتوس همه چیز نتیجه‌ی ضروری حرکت اتم‌ها مطابق با قوانین عام است. هراکلیتوس نیز قاعده‌مندی قانون، نظم، نظم خوب و عدالت را بیان کرده، می‌پذیرد؛ اما آن‌ها را برخلاف دموکریتوس از یکدیگر متمایز نمی‌کند. در نظر دموکریتوس حرکت اتم‌ها تنها ناشی از طبیعت صرف و حالت قبلی‌شان است. (اروین، ۱۳۸۰، ص ۸۰) چنان‌که از فلسفه‌ی او برمی‌آید دموکریتوس در صدد تبیین روندهای طبیعی با قوانین اساسی اتم‌هاست.

توکودیدس (حدود ۴۶۰ تا حدود ۴۰۰ ق.م) نیز در صدد تبیین روندهای اجتماعی و تاریخی و به ویژه اغتشاش‌های حاصل از جنگ‌ها و انقلاب‌ها، به وسیله‌ی قوانین اساسی طبیعت بشر است. او جنگ

بزرگ در جهان یونانی روزگارش — جنگ‌های پلوپونز (۴۳۱ تا ۴۰۴ ق.م) را موضوع سنجش قرار می‌دهد که آتن و اسپارت و بسیاری از شهرهای متحد با آن‌ها در آن درگیر بودند. او قصد می‌کند، گرایش‌ها و روندهایی را بر اساس ثبات طبیعت انسان تفسیر کند. دست آخر نیز به تفسیری طبیعت‌گرایانه از دولت به منزله‌ی نتیجه‌ی «قرارداد اجتماعی» می‌رسد. (اروین، ۱۳۸۰، صص ۸۳-۸۱)

طبیعت‌گرایی حتی در طب نیز شرایط را عوض می‌کند. در علم پزشکی طبیب قاعده‌ای را کشف می‌کند که از چشمان یک ناآشنا صورتی پیش‌بینی‌ناپذیر و تبیین‌ناپذیر از وقایع به نظر می‌رسد. در اثنای قرن پنجم قبل از میلاد بود که نظریه‌پردازان و کارورزان یونان تحت تأثیر پژوهش‌های طبیعت‌گرایان در قوانین عام، از تکیه به جادو دست کشیدند. رساله‌ی بقراط (منسوب به بقراط کاسی (حدود ۴۷۰ ق.م تا حدود ۴۰۰ ق.م)) «درباره‌ی بیماری مقدس» حمله‌ای است به تلقی سنتی از جذام. جادوگران و افسونگران اصرار می‌ورزیدند که این بیماری الهی است چون معالجه‌ی آن مبتنی بر هیچ تبیین عقلی نیست و پزشک طبیعت‌گرا انکار می‌کرد که هر بیماری از مداخله‌ی خارق‌العاده‌ی الهی یا از بخت و اتفاق تبیین‌ناپذیر تجزیه می‌شود. در اثر توجه به طبیعت انسان است که اساس کار پزشکی دگرگون شده مرزهای آن گسترش می‌یابد و در اسکندریه به اوج می‌رسد. (اروین، ۱۳۸۰، صص ۵۱-۴۹)

بدین ترتیب می‌توان گفت که ترجیح دقت و قطعیت و تصدیق

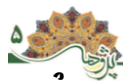


اصالت طبیعت وجه مشترک همه حوزه‌های فلسفی و ممیز اساسی جریان فکری در دوره‌ی اسکندریه بود. (بریه، ۱۳۷۴، صص ۴۳-۴۲)

ویژگی دیگر فلسفه‌ی یونان که در دوران هلنی رخ نشان می‌دهد و فصل مشترک دو فلسفه‌ی رایج اپیکوری و رواقی در آن دوران است لذت و آسایش انسانی است. نحوه‌ی برخورد فلاسفه با مسأله‌ی لذت پاسخ‌های متفاوت و به تبع آن فلسفه‌های متفاوتی را به همراه داشت. چنان‌که از برآیند فلسفه‌های رایج در این دوره متوجه می‌شویم. تسلط امور روانی بر مطلق فلسفه افزایش می‌یابد. ویژگی خاص فلسفی این دوران این است که سمت و سوی اذهان و افکار به دنبال راهی برای شاد زیستن و غلبه بر غم و درد و رنج بشری است. انسان به دنبال تسکین روان است و فلسفه به دنبال پاسخی برای تسکین روح و روان رنجور آدمی. هرچند در آن تاریخ عقاید افلاطون و ارسطو رونق و شهرت به سزایی داشت؛ ولی سیستم‌های فلسفی جدیدی ظهور یافتند که معروف‌ترین آن‌ها فلسفه‌ی اپیکوری و رواقی بود. (گاتلیب، ۱۳۹۶، ص ۳۸۴)

استیس درباره‌ی خمیرمایه‌ی فلسفه‌ی هلنی این گونه می‌گوید:

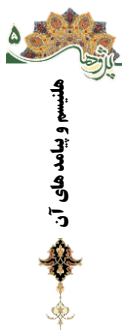
«نیروی محرک (فلسفه‌های بعد از ارسطو) دیگر نه جست‌وجوی بی‌غر ضانه‌ی طبیعت بلکه تنها خواست فرد برای فرار از ناخوشی‌های زندگی است. فلسفه از آن حیث علاقه‌ی مردم را برمی‌انگیزد که بر زندگی‌شان تأثیر می‌گذارد. فلسفه بشرمدار و من‌محور می‌شود. همه چیز از جمله تقدیر سرنوشت و خیر آسایش نفس بر محور ذهن فرد



می‌گردد. دین از مدت‌ها قبل فاسد و بی‌ارزش گشته است و اکنون از فلسفه انتظار می‌رود که کار دین را انجام دهد و سرپناهی برای گریز از طوفان‌های زندگی باشد. از این‌رو به طور بنیادین کاربردی و عملی می‌شود. فلسفه‌ی این دوره بیش از هر چیز اخلاقی شده است. فکر انسان‌ها به جای توجه به جهان طبیعت دیگر نه به بیرون و به سوی ستارگان بلکه به درون و به خودشان معطوف است. این نه معمای جهان که معمای زندگی بشر است که آن‌ها را به تفکر و می‌دارد. مابعدالطبیعه، طبیعیات و منطق دیگر نه به خاطر خودشان بلکه به عنوان مقدمه‌ای برای اخلاق مطالعه می‌شوند و از آن‌جا که مابعدالطبیعه، طبیعیات و منطق تنها به حسب علقه و گرایش صرفاً علمی آموزش داده می‌شوند، این حوزه‌ها به رشد و شکوفایی نمی‌رسند.» (ترنس استیس، ۱۳۸۵، صص ۳۱۸-۳۱۷)

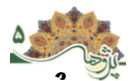
اخلاق آریستپ^۱ از عقاید اپیکور مؤسس فلسفه‌ی اپیکوری، به شمار می‌رفت. اما مقصود او از لذت، لذت دائم و جاویدان بود که در نتیجه‌ی فعالیت عقلی و ارضای نیازمندی‌های اساسی حاصل می‌شد. (دولاندلن، ۱۳۶۷، ص ۱۶۶) برای اپیکور لذت، غایت زندگی است؛ اما منظور او لذت آنی و احساسات آنی نیست بلکه لذتی است که در سراسر یک عمر دوام دارد. خصوصیت دیگر لذت از نگاه او این است که لذت بیش‌تر عبارت است از غیبت و فقدان آلم تا کامیابی مثبت. این

۱. اصولی که لذت را مقصد زندگی می‌داند.



لذت به طور برجسته در آرامش نفس یافت می‌شود. او بر این آرامش نفس، تندرستی را نیز می‌افزاید؛ لیکن تأکید بیش‌تر بر لذت عقلانی است، زیرا از این طریق می‌توان دردهای کم‌تر جدی را به وسیله‌ی آن از میان برد یا تحمل‌پذیر نمود. (کاپلستون، ۱۳۸۸، ص ۴۶۷) از آن‌جا که انسان نباید نخستین لذتی را که پیش می‌آید بی‌تعمق دنبال کند، به هنر محاسبه و یا اندازه‌گیری در رفتار زندگی نیاز است و عالی‌ترین فضیلت عبارت است از اندازه‌گیری درست لذت و آلام و توانایی و سنجیدن یک نیک‌بختی با بدبختی حال یا آینده در مقابل دیگر نیک‌بختی یا بدبختی حال یا آینده. (کاپلستون، ۱۳۸۸، صص ۴۷۱-۴۷۰)

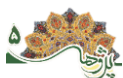
بنیان‌گذار حوزه‌ی رواقی زنون بود (۳۳۶ ق.م تا ۲۶۴ ق.م). رواقیان تجربی‌مذهب و حتی حسی‌مذهب بودند و به اصالت عقل اعتقاد داشتند. (کاپلستون، ۱۳۸۸، صص ۴۴۳-۴۴۱) گزاره‌ی بنیادی طبیعیات رواقی این است که «هیچ چیز غیرمادی وجود ندارد». این ماده‌انگاری با حس‌انگاری ایشان درباره‌ی معرفت سازگار است. (ترنس استیس، ۱۳۸۵، ص ۳۲۱) مکتب رواقی نیز مانند مکتب اپیکوری در پی این پرسش بود که آدمی چگونه می‌تواند سعادت‌مند شود؟ از آن‌جا که در دوران پادشاهی هلنیستی احساس کامیابی و اقیان زندگی در چارچوب دولت‌شهر تضعیف گردید این پرسش و کوشش در جهت پاسخ به آن از منظر فلسفی، در این مکاتب، مورد توجه قرار گرفت. از نظر رواقیان سعادت یا برترین خوبی‌ها تنها در فضیلت اخلاقی نهفته است و اساساً

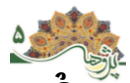


چنین فضیلتی را در زندگی مطابق اراده‌ی خداوند می‌دانستند. آدمی قادر است به انتخاب خود و با پیروی از اراده‌ی خداوند و تکیه بر اراده‌ی خویش به سعادت دست یابد و اراده‌ی خداوند همان اراده‌ی طبیعت است؛ زیرا طبیعت به روشنی مظهر یا وصف خداست. آدمی با پذیرفتن قانون خدا بر خود مسلط می‌شود و به آرامش درون می‌رسد. مشکلات زندگی نمی‌تواند این افراد را مشوّش کنند و هر چه را که زندگی پیش می‌آورد تحمل می‌کنند. (فوگل، ۱۳۸۰، صص ۱۶۷-۱۶۶)

از نظر رواقیون در منطق، بحث معرفت، علم طبیعت و علم نفس امر غیرمعقول وجود ندارد و هیچ عاملی جز عقل محض در طبیعت و در رفتار مؤثر نیست. (بریه، ۱۳۷۴، ص ۴۹) به عقیده‌ی آن‌ها خدا روح دنیا و با دنیا ممزوج است. روح هر کس پس از مرگ بدن، زنده می‌ماند با این حال او هم جاودانی نیست. اساس زندگی عمل به تقوا است بدون آن‌که شخصی در قید آلم و لذت باشد. (دولاندلن، ۱۳۶۷، ص ۱۶۶).

برخلاف نظرات اپیکوریان، رواقیان نیازی نمی‌دیدند که فرد از سیاست و دنیا کنار بکشد. خدمت به مردم کار شایسته‌ای بود و پیرو واقعی زنون کسی بود که فایده‌ای به بار آورد و حتی بتواند به منصب حکومتی برسد. (فوگل، ۱۳۸۰، ص ۱۶۷). رواقیان رابطه‌ی بسیار خوبی با شهریاران هلنیستی داشتند و آنان از انعام و اکرام فلاسفه دریغ نمی‌کردند؛ گویی می‌توانستند نیروی معنوی خاصی را از آنان دریافت کنند. آنتیگنُس گُناتاس، بسیار زنون را عزیز می‌داشت و هر بار که به





آتن می‌رفت به درس او می‌شتافت و از وعظ و اندرزهای او سود می‌جست. زنون تا آن حد در نزد بطلمیوس احترام داشت که هیچ سفیری به آتن نمی‌فرستاد مگر این‌که از این حکیم دیدار کند. جوانانی که تربیت فلسفی یافته بودند و بعضی از فیلسوفان رواقی از مردان دربار شدند و گاه به مقام‌های سیاسی رسیدند. (بریه، ۱۳۷۴، صص ۳۸-۳۹) بسیار دور نیست که این چنین آرای فلسفی و قالب تفکری از این رهگذر در دستگاه حکومتی و بعد از آن در حکومت‌های شهریاری هلنیستی جاری شود. هنر به عنوان تبلور اندیشه‌های جامعه بیانگر خوبی برای این تأثیرات است؛ آن هم در زمانی که آیین‌های اپیکور و رواقی توجه اساسی خود را به مسأله‌ی سعادت بشر معطوف نموده بودند و شمار بسیاری از مردم دنیای هلنیستی را پیرو خود کردند. در این دوران مردم نه تنها به دنبال مکاتبی بودند که به آنان سعادت فردی اعطا کند؛ بلکه در دنیای چندملیتی سرزمین‌های هلنیستی و آمیخته از مردم رنگارنگ به دنبال تفکرات تازه‌ای بودند که احساس تعلق به جامعه‌ی بزرگ‌تری را برای‌شان تأمین کند. هنر، مجسمه‌سازی، معماری و شهرسازی یونان نیز از فرایند فکری توجه به نظم و طبیعت بی‌بهره نماند و به عنوان زبان بیان تمدنی به جلوه‌ی این مفاهیم پرداخت.

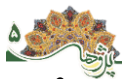
۵. هنر هلنیسم و تأثیر آن

هنر و به تبع آن معماری تنها تجلی کالبدی نیستند بلکه تجلی

فرهنگ، اندیشه، تمایلات و حقیقت جامعه هستند. ظهور حقیقت یک جامعه، تلاش‌های هنری و آثار بصری‌اش را نمی‌توان نادیده انگاشت. معماری و هنر جلوه‌ی ظاهری و برونی از اندیشه و تفکرات نهانی رایج در یک تمدن هستند. اندیشه‌های حکمی و فلسفی تأثیر بنیادینی در تاریخ معماری و شهرسازی دنیا داشته‌اند. هنر و معماری هر ملتی در طول تاریخ، به عنوان تبلوردهنده‌ی درونمایه‌های فکری و فرهنگی مردمان آن سرزمین بوده است. به عبارتی هنر و معماری دارای حقیقت تاریخی‌ای است که در هر دوره به اقتضای الگوواره‌های غالب بر اذهان، افهام و قلوب به نحوی ظهور دارد. آفرینش اثر معماری، مکاشفه‌ای زیباجویانه مبتنی بر حمل اندیشه و مفهوم خاص است. معماری، همواره نمود بیرونی و مادی‌شده‌ی اندیشه‌های مختلف به شکل فضا و مکان انسان ساخت از راه کنش و آفرینش معمارانه بوده است. (Pourmand H., 2010, p. 85)

از اندیشه‌های برتری است که سخن زمانه‌ی خود را چهره‌ای مادی و ماندگار بخشیده است. (Pourmand, 2007, p. 11)

با این مقدمه وقتی به هنر یونان می‌نگریم، این هنر در یک نگاه کلی ترکیبی از سه عنصر انسان، طبیعت و عقل است و یونانیان نخستین هنر طبیعت‌گرا را در تاریخ عرضه نمودند؛ همچنین از اولین تمدن‌هایی بودند که فلسفه درباره‌ی زیباشناسی و هنر را مطرح کردند. (پاکباز، ۱۳۸۵) به عنوان مثال، تندیس‌های مرمرینی که پراکسیتلس (قرن چهارم





قبل از میلاد)، از جوانان و زنان ساخته است مانند هرمس شهر اولمپ یا آفرودیت^۱ شهر کیندوس همه دارای ماهیتی جسمانی و زنده‌نما و ملموس‌اند. (مرزبان، ۱۳۹۶، ص ۷۸) همچنین مجسمه‌های ارا^۲ به‌ران (حدود ۴۷۰ ق.م)، نیزه‌دار (۴۴۰ ق.م تا ۴۵۰ ق.م) و دیسک‌پران (۴۵۰ ق.م) با تلاشی مجدّدانه و تحرّکی نمایان، با اندامی خوش‌تناسب و متعادل، به حالتی طبیعی نشان داده شده‌اند. در هنر یونان تلاش در جهت نمایش بی‌چند و چون بدن و اندام جسمانی انسان آن‌هم در یک حالت ایده‌آلی به همراه زیبایی هرچه تمام‌تر آن است. زیبایی که ناشی از سادگی در طرح است. برای بیان این زیبایی طبیعی و انسانی اندام خدایان به صورت کاملاً برهنه ساخته می‌شود و اندام الهه‌های یونانی یا به تمام عریان است و یا به صورت نیمه‌برهنه تصویر می‌شود. (مرزبان، ۱۳۹۶، ص ۷۶)

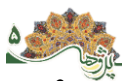
همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد در تمدن و تفکر یونانی انسان کامل‌ترین آفریده‌ی طبیعت و خدایان است؛ خدایان یونانی به شکل انسان و دارای اعمال و رفتار انسانی تجسم می‌شدند. در منظومه‌ی هومر نه تنها خدایان با انسان‌ها در آمیختند بلکه همانند آن‌ها رفتار می‌کردند. از این رو در هنر یونانی، پیکره‌ی انسان به عنوان یک اصل برتر و متعالی مرتباً تکرار می‌شد و اشتیاق و جذبه‌ی فراوانی به جسم و تناسبات پیکره‌ی انسانی وجود داشت. از بین همه‌ی هنرها، مجسمه‌سازی به شکل کاملی می‌توانست زیبایی پیکره‌ی انسانی را

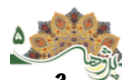
۱. نخستین الهه‌ی برهنه که در یونان جنجالی به پا کرد.

بنمایاند. از این رو یونانیان این هنر را بیش از بقیه‌ی رشته‌های هنری بها دادند و به تکامل رساندند تا آن‌جا که یونان به عنوان مهد هنر سه‌بعدی غرب شناخته می‌شود. یونانیان برای ساخت مجسمه‌ها به صورت طبیعی و انسانی، از هندسه و اعداد بهره بردند.

قاعده و استفاده از هندسه و قواعد ریاضی پیش از فیثاغورس هم در یونان رواج داشت و اندیشه‌های او بر معماری و مجسمه‌سازی یونانی تأثیر گذاشت. همچنین یونانیان نسبت‌های طلایی و محاسبات هندسی را در معماری و مجسمه‌سازی از مصر باستان گرفتند و آن را به حد اعلای رساندند. ساختن مجسمه‌های هم‌اندازه‌ی طبیعی انسان قبلاً در مصر رواج داشت ولی یونانیان که آن را مورد علاقه خود می‌دانستند آن را کامل کردند.

زیبایی‌شناسی که هنر یونانی بر آن استوار شده شامل تقارن و نظم و تناسبات هماهنگ هندسی است. افلاطون زیبایی را در تناسب می‌دید و می‌گفت: اشیای زیبا جزء به جزء و با دقتی ساخته می‌شوند که تناسب صحیح آن را اندازه‌گیری ریاضی معلوم می‌کند. تقارن و کیفیات اندازه، همواره زیبایی را کامل می‌کنند. (موسوی‌نیا، ۱۳۸۶) با گسترش فتوحات اسکندر دامنه‌ی هنر یونانی گسترش یافت. لزوم توجه به مذهب یونانی چه برای بومیان هلنیستی‌زده و چه برای یونانیان کوچانده‌شده می‌توانست گستره‌ی هنری را فزونی بخشد. از طرفی ساخت شهرها به شیوه‌ی یونانی و ایجاد مراکز اجتماعی، حکومتی و نظامی اصول شهرسازی و معماری هلنی را به همراه خود به میان ممالک بومی





کشاند. وجود هزاران تندیس، که هزینه‌ی آن را اشخاصی می‌پرداختند که مجسمه به افتخار آن‌ها ساخته می‌شد در شهرهای کوچک و بزرگ سراسر دنیای هلنیستی نشان از نفوذ فرهنگ هلنیستی دارد. حتی شهرهایی مانند اسکندریه، رودس و پرگاموم^۱ هر یک دارای مکاتب هنری شدند و با وجود برخی اختلافات در سبک‌ها، میزانی از یکنواختی در همه‌ی آن‌ها دیده می‌شود. در بررسی کلی ویژگی‌های هنری مشخص می‌شود که پیکرتراشان هلنیستی در عین حفظ مهارت فنی دوران کلاسیک (۴۸۰ ق.م تا ۴۰۰ ق.م) از سبک ایده‌آلیسم دور شدند و مجسمه‌ها به صورت واقع‌گراتر و هیجانی‌تر به نمایش درآمد. (فوگل، ۱۳۸۰، ص ۱۶۴) مجسمه‌سازان تسلط کامل‌تری به مواد پیدا نمودند و بیش‌ترین احساس هنری را به تصویر درآوردند. حرکت به صورت آزاد درآمد و اثر هنری جاندار و با روح شد. در واقع پیکره‌ها همچنان که از دو تندیس «سلتی در حال مرگ» و «سلتی که دارد همسرش و خودش را می‌کشد» درمی‌یابیم؛ تجسم آلام جسمی و اضطراب‌ها و جنبش‌های نامنظم روح و جسم هستند. (لوکاس، ۱۳۶۶، ص ۲۲۶) نویسنده قائل به این مطلب است که رواج فلسفه‌های اپیکوری و رواقی در آن دوران بر شکل‌گیری فرم‌های هنری توانسته تا اثرگذار باشد.

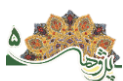
از سویی دیگر با بررسی تصاویر، آثار هنری و بسویاری از

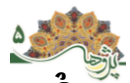
۱. شهر «پرگاموم» در آسیای صغیر، با داشتن معابد و پیکره‌های بسیار شهر بزرگ عصر هلنی محسوب می‌شود. در این شهر به تقلید از آکروپلیس آتن، مجموعه‌ای بر پا گردید که دارای معابدی برای خدایان یونانی بود.



پیکر تراشی، نموداری از نفوذ هلنیستی و رومی بر ما آشکار می‌شود. برخی از دانشمندان برآن‌اند که هنرمندان این آثار یونانی بودند. شباهت‌های بسیار بین الگوهای هنری معماری بیستون با معماری هلنی بیانگر پیوند نزدیک بین آنان است. تاریخ هنر از این واقعیت‌ها و نوعاً فرضیه‌ها، که بیش‌تر اتفاقات هنری مبتنی بر ریشه و خاستگاه هلنیستی است، حمایت می‌کند؛ اگرچه برخی از آثار قطعاً به دوری هخامنشیان مربوط‌اند و به طور قطع نمی‌توان از آن حمایت کرد؛ فرای اظهار می‌دارد: مکان‌های مقدس و زیارتگاه‌ها، آثار معماری در نیایشگاه‌ها در خوره و کنگاور نمودار شیوه و نفوذ یونانی است. او سؤال می‌کند، آیا چنین ساختمان‌هایی فقط برای مقدونیان برپا شده بود یا این‌که ایرانیان هم در پرستش هرقل و دیونیسوس و دیگر خدایان یونانی شرکت داشتند؟ بعضی از بومیان از «هلنیستی‌زده» شدن احساس سرافرازی می‌کردند، بعضی هم، چنین نبودند. گروهی از بزرگان ایرانی «هلنیستی‌زده» شدند و سرانجام فرهنگ و ارزش‌های بومی عنصر هلنیستی‌زده را جذب و منحل کردند، اما این مرحله زمانی دراز طول کشید، زیرا فرهنگ یونانی تا قرن‌ها پایدار ماند. (فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۲۶۹)

در دوران حکومت اشکانی که بعد از سلسله‌ی سلوکیان بر روی کار می‌آید نمونه‌های فراوانی از تأثیر فرهنگ هلنی بر هنر دوره‌ی اشکانی قابل مشاهده است. با نگاه به مجسمه‌ها و دیگر آثار هنری مانند





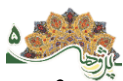
ریتون‌های اشکانی^۱ به این نتیجه می‌رسیم که به تدریج اهورامزدا و بلع با ژئوس و میترا و شمش با آپولو و آناهیتا، ایشثار و نانای با آفرودیته یکی شدند و شرقیان برای تصاویر آنان از صور زیبایی شناسی هلنی استفاده نمودند. (کالج، ۱۳۸۰، ص ۹۵) بسیار جالب است که در هنر اشکانی شاهد به تصویر کشیدن این اسطوره‌ها (خدایان و بزرگان یونانی) و یا نمادهای یونانی مانند لنگر و پیکره‌ی انسانی و یا نیم‌انسان - نیم‌حیوان مثل انسان — اسب هستیم. به عنوان مثال آفرودیته، که یونانیان و بعداً رومیان، آفرودیته را معمولاً در سیمای یک بانوی زیبا به صورت برهنه یا نیمه‌برهنه و در حالت‌های مختلف در حال بیرون آمدن از امواج (در اسطوره‌ی یونانی) و بیرون آمدن از صدف (در اسطوره‌ی رومی) یا در حال آبنتی تصویر می‌کردند. احتمالاً تندیس‌های آفرودیته در دوره‌ی پارتی آناهیتا نامیده می‌شد.

از دوره‌ی شکل‌گیری تا پایان حکومت اشکانیان و در نواحی مختلف قلمرو این امپراتوری تندیس‌هایی از آفرودیته به دست آمده است که بسیاری از آنها تقلید کامل از صورت‌های هنری وی در یونان و روم هستند. مانند یک تندیس مرمرین که از تالار مربع شهر نسای

۱. کلمه‌ی یونانی ریتون از مایع روان گرفته شده و به ظرفی گفته می‌شود که از آن در مورد ظرف‌های آشامیدنی جریان باریک مایع بیرون می‌آید. این کلمه معمولاً به کار می‌رود که قسمت پایین آن‌ها از سر جانوری تشکیل شده که اغلب سوراخی در میان لب‌ها دارد تا مایع بتواند از آن جاری گردد. (پرادا، ۱۳۸۳، ص ۱۶۴)

قدیم^۱ به دست آمده و تقلید تام از آفرودیته است و نیز سردیس دیگری از نسا که به وضوح از آفرودیته تقلید می‌کند. همچنین سردیس‌هایی وجود دارند که جنبه‌های بومی و هلنی را با هم تلفیق کرده‌اند به عنوان مثال در هترا پیکره‌ای مرمرین از یک بانوی برهنه (الهه) به دست آمده که بر ستون تکیه کرده است، در حالی که گردنبندی بر گردن و دو النگو بر مچ دست‌ها و خلخال‌های رنگارنگ در مچ پای وی تنها عناصر زینت‌دهنده‌ی اندام او هستند. نمای کلی این تندیس آشکارا از پیکره‌ی آفرودیته تقلید شده است اما النگوها و گردنبند و خلخال‌های وی تعلق این تندیس را به یک جامعه‌ی شرقی محرز می‌کند.

علاوه بر آفرودیته از آتنا در شهر هرات چندین نمونه مختلف از پیکره‌ی آتنا به دست آمده است که برای اهداف تزئینی به کار رفته است. همچنین از هرکول^۲ تصاویر بسیاری در محوطه‌هایی مانند شوش، سلوکیه، آشور، دوراروپوس، هترا، نسا، مسجد سلیمان و بعضی جاهای دیگر به دست آمده است. تصویر هلنی هراکلس به عنوان منبع الهام هنرمندان در قلمرو پارتی استفاده می‌شد. پیکره‌های هرکول را به صورت برهنه و یا نیمه‌برهنه تصویر می‌شدند. (قادری و خادمی‌ندوشن،

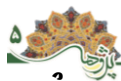


۱. در زمان پارتیان، شهر نسا از مهم‌ترین شهرهای ایران به شمار می‌رفت. به نظر برخی مورخان، ارگ نسا، نخستین جایی بوده است که اشگ اول، بنیانگذار سلسله‌ی اشکانی به عنوان مرکز فرمانروایی خود برگزید.
۲. هرکول یا همان هراکلس معروف‌ترین و ملی‌ترین قهرمان داستان‌های کلاسیک یونان محسوب می‌شود.

۱۳۸۵، صص ۷۹-۸۳) این در حالی است که تا قبل از دوران هلنی و حتی در نقش برجسته‌های تخت جمشید، سردیس‌ها و اسفنکس‌ها ماهیتی بومی و شرقی داشتند و در تمامی سردیس‌ها برهنگی نمود ندارد.

۶. معماری هلنیسم و تأثیر آن

اصول نظم، تناسبات، هندسه و طبیعت‌گرایی نه تنها در حوزه‌ی مجسمه‌سازی بلکه در سایر حوزه‌های هنری یونان از جمله معماری معیار می‌شود. همان‌طور که اشاره شد از آن‌جا که طبیعت‌گرایی ریشه‌ی فلسفی و جهان‌بینی یونان باستان را تشکیل می‌داد؛ طراحی شهری یونان بر این ایده استوار بود که شکل شهرها و اندازه‌ی خیابان‌ها و فضاها بازتابی از مقیاس انسانی باشد. اولین شهر طراحی شده‌ی یونان بر این مبنا میلئوس بود که در سال ۴۹۴ قبل از میلاد در اثر آتش‌سوزی و یا زلزله از بین رفت و بعدها بازسازی شد. اعتقاد بر این است که سازنده‌ی آن هیپوداموس بوده است. این شهر به عنوان الگویی برای شهرهای دیگر یونان و بعدها ساخت شهر، در متصرفات اسکندری به کار گرفته شد. هیپوداموس در طراحی، دارای اصول خاصی بود. (بانی مسعود، ۱۳۸۵، ص ۵۸) نقشه زادگاهش را به صورت صفحه‌ی شطرنجی بزرگ شامل ۴۰۰ بلوک ساختمانی طراحی کرده بود که به وسیله‌ی خیابان‌هایی با حداکثر ۴/۲ متر از یکدیگر جدا می‌شدند. این بلوک‌ها تماماً مسکونی بودند و تمام فعالیت عمومی نیز در مجموعه‌ای از ساختمان‌ها و فضاهای خاص به نام محوطه‌ی مدنی در مرکز شهر



انجام می‌شد. با این حال هیپوداموس را می‌توان بنیان‌گذار علاقه به ایجاد یکنواختی و نظم هندسی و راست‌خطی الگو شده برای بیش‌تر شهر سازی‌های بعد تا اواخر سده‌ی نوزدهم دانست. (وتکین، ۱۳۹۰، ص ۶۶) اگرچه این امکان وجود داشت که او اطلاعات را به تمامی از شیوه‌های طراحی سنتی یونان گرفته باشد، لیکن طراحی او دارای ویژگی است:

۱. شهر با چند خیابان اصلی که به صورت عمود بر هم متقاطع بودند، بریده شده بود.

۲. بیش‌تر این چهارگوشه‌های به‌وجودآمده به صورت یک شبکه‌ی بلوک مانند اینسولا تقسیم می‌شدند.

۳. بلوک‌های چهارگوش بعداً بین خانه‌ها تقسیم می‌شدند.

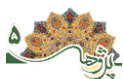
۴. ساختمان‌های عمومی بدون تقاطع با ترافیک در این سیستم قرار می‌گرفتند.

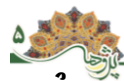
۵. پلان شهر با عوارض زمین مطابقت داشت. (بانی‌مسعود، ۱۳۸۵،

ص ۵۹)

روشن است که هیپوداموس با توجه به انسان، نظم و هندسه به طراحی شهری پرداخته است.

اسکندر در پشت سر خود پادگان‌های بسیاری به جای گذاشت و همچنین سلسله‌ای از شهرها که اسکندریه خوانده می‌شد (حداقل یازده شهر). اقدامات موفقیت‌آمیز او در تأسیس شهرهای مهاجرنشین حضور





یونانیان را وسعت فراوان بخشید و در درازمدت این شهرهای یونانی به مراکز فرهنگی هلنی تبدیل شدند و از آن‌ها هلنی‌مآبی^۱ به همهی مناطق اطراف پخش شد. (لیدنبرگ، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴)

شهر باستانی رگه یاراگس (ری، شهر قدیم ماد) به دست سلوکوس پی نهاده شد. این شهر با گروهی فراوان از هلنیست‌ها مسکون شد و از آن پس آن‌جا را اوروپوس خواندند. پایتخت اخیر پارتیان به نام هکاتومپیلوس (کومس/ قومس) ایالت کوچک قدیمی میان کوه‌های البرز و کویر مرکزی که در روزگار قدیم شاهراه ری به خراسان بود، به گفته‌ی آپیان (Appian) مورخ رومی، به دست سلوکوس بنا شد. (فرای، تاریخ باستانی ایران، ص ۲۴۹) اما شهرت اسکندریه در مصر بیش از همه است.

در حدود سده‌ی اول قبل از میلاد اسکندریه بزرگ‌ترین شهر منطقه‌ی مدیترانه به شمار می‌رفت. علاوه بر اسکندر جانشینان او نیز به ساخت شهرها ادامه دادند. سلوکی‌ها بیش از ۶۰ شهر ایجاد نمودند و جمعیت زیادی از مردمان را در آن‌ها سکنا دادند. بسیاری از آن‌ها از مردمانی بودند که از مقدونیه مهاجرت کرده بودند. ساخت شهرها نیاز بود؛ بیش از همه به آن دلیل که روند هلنیزه شدن و غلبه‌ی فرهنگی بیش‌تر پدیده‌ای شهری به شمار می‌رفت؛ از این رو ایجاد شهرهای

۱. پس از فتوحات اسکندر، آمیزه‌ای از فرهنگ و دانش ملل مغلوب اعم از شرقی و رومی در پیوند با تمدن یونانی تمدن جدیدی شکل داد که بدان صفت هلنی‌مآبی، در مقابل هلنی محض، داده شد.

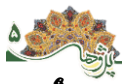
جدید به سبک یونان کار مهمی بود. در این شهرها ویژگی‌ها و ساختار یک زندگی اصیل یونانی ایجاد می‌شد. یونانیان می‌کوشیدند در شهرهای جدید نظام سیاسی، شعائر مذهبی و معماری یونانی خود را از نو بیافرینند. ساختمان‌های عمومی زیبا مانند نیایش‌گاه‌ها، تئاترها و ورزشگاه‌ها به همراه بناهای ضروری‌تر مانند باروی شهر، شبکه‌ی آبرسانی و بارانداز از مشخصات هر شهر هلنیستی شد. همان‌گونه که بیان شد طرح اصلی، اغلب به طور نظام‌یافته بر اساس الگویی خطی با دو رهگذر عمده‌ی عمود بر هم شهر را به چهار بخش تقسیم می‌کرد. ساختمان‌های عمومی مهم در محل برخورد این رهگذرها ساخته می‌شدند. مجلس حکومتی، جایگاه مأموران، دادگاه‌ها، داوران و شورای شهر که جملگی وظیفه‌ی اداره‌ی شهر را بر عهده داشتند در این مکان‌ها استقرار یافته بودند. (مکنیل، ۱۳۸۸، ص ۳۷۵)

۷. مذهب هلنیسم

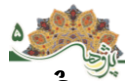
دکتر گل محمدی در کتاب خودش از زبان رابرتسن این‌گونه می‌گوید:

«جهانی شدن در درجه‌ی نخست پدیده‌ای فرهنگی است، زیرا بستری برای جهانی شدن فرهنگ‌های خاص و بومی و محلی شدن عناصر فرهنگ جهانی فراهم می‌کند.» (گل محمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۳)

در واقع هر فرهنگ هرچند با ادعای جهانی در مواجهه با فرهنگ‌های محلی و بومی به دیالکتیک می‌رسد و رنگ می‌پذیرد. در جهان باستان و به هنگام کشورگشایی‌های هلنی این امتزاج فرهنگی نیز

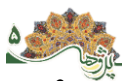


اتفاق می‌افتد. مضاف بر آن‌که گویی اسکندر از این اختلاط و امتزاج فرهنگی دوری نمی‌جسته بلکه در صدد ایجاد آن نیز بوده است. دستور ازدواج لشکریان و سربازانش با زنان ایرانی شاهی بر این مدعا است. دین هم به عنوان جزئی اساسی از فرهنگ در این حیطه قرار می‌گیرد. تا هنگامی که شهروندان یونانی در محدوده‌ی شهرهای خود زندگی می‌کردند دین مردم و شهرها کاملاً ثابت باقی مانده بود. اما شرایط اجتماعی، اقتصادی، نظامی و سیاسی زیر نفوذ مقدونیان و سپس رومیان مرزهای ملی را درنوردید و باعث تغییر مکان بسیاری از یونانیان و جایگزین شدن دائم یا موقت آنان در سراسر نواحی اژه‌ای و مدیترانه‌ای شد. یونانیان در قالب بازرگان، دریانورد، سرباز مزدور، مقام حکومتی، هنرمند و پناهنده با آیین‌های بیگانه برخورد کردند و در آن‌ها شرکت جستند. دِلوس که پس از ۱۶۷ یا ۱۶۷ قبل از میلاد، مرکز بازرگانی بین‌المللی مهمی شده بود مظهر چنین تحولی به شمار می‌رفت. جزیره‌ی آپولون خیلی زود از انواع آیین‌های مصری، سریانی، آناتولیایی، یونانی و رومی انباشته شد. مردم بسیاری از شهرهای یونانی در آیین‌های مصری شرکت می‌کردند و سریانی‌ها در آیین‌های یونانی و رومیان در آیین‌های ملل دیگر مشارکت و آن‌ها را برگزار می‌کردند. در مراکز بین‌المللی چون شهرهای جدید با ساکنان ناهمگن مانند انطاکیه که شاهان مقدونی بنیاد نهاده بودند، خدایان یونانی با خدایان غیر یونانی ترکیب می‌شدند و خدایان بیگانه نام‌های یونانی می‌گرفتند. بعضی از آیین‌های یونانی ساختارهای آیینی بیگانه را اقتباس می‌کردند. در این



شهرها خدایان یونانی با خدایان غیر یونانی ترکیب می شدند. یونانیان مسافر و مهاجر که به شهرهای خود بازمی گشتند خدایان جدید خود را همراه می بردند و خدایان به تدریج به پانتئون شهرهای آنان افزوده می شدند. شهرهای کهن در سرزمین اصلی یونان در برابر تغییر مقاوم تر بودند؛ اما شهرهای یونانی در آسیای صغیر که از نظر مکانی به موطن این آیین های جدید بیگانه نزدیک تر بودند مقاومت کمتری دیده می شد و نفوذ بومی را پذیرا تر بودند. (جانستون، ۱۳۹۴، ص ۳۰۷)

گسترش یونان در قلمروهای پادشاهی هلنیستی در خاور نزدیک بر آیین مذهبی یونان تأثیر گذاشت که الزاماً به سود یونانیان نبود. مردم یونان در هیأت مذهبی از خاور نزدیک بیش تر تأثیر گرفتند و کم تر تأثیر نهادند. شهرهای هلنیستی بر تعداد جشن های عمومی افزودند و آن ها را با جلال فراوان برگزار کردند. اما با گذشت زمان از اهمیت سنت مذهبی المپیک یونان عمیقاً کاسته شد. علت های چندی منجر به این مسأله شد. بخش اعظمی از کیش یونانی حول شعائر مذهبی خاصی کامل شده بود؛ اما پرستش مظاهر شهری بر اساس خدایان سنتی دیگر نیازهای روحی مردم را برآورده نمی کرد. رجوع به فلسفه هایی مانند اپیکوری و رواقی که سعی در تسکین روحی فرد بشر داشتند از این جهت بود. به علاوه از میان رفتن قیود گذشته نسبت به دولت شهر، با خود احساس ناامنی آورد و موجب تغییراتی در پرستش مظاهر شهری شد و از آن پس پیوند با دولت شهر یونانی به نظر قانع کننده نمی رسید توسعه ی پرستش زمامداران هم از تضعیف مظهر پرستی شهری یونانی حکایت



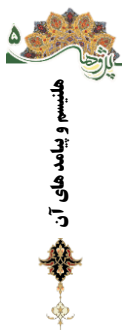


می‌کرد. سیر نزولی کیش سنتی یونانی سبب شد تا این قوم پذیرای مذاهب گوناگون مشرق زمین گردند. یونانیان در گذشته همواره در برابر نهادهای مذهبی موجود تساهل نشان داده بودند. از این رو، در شهرهای هلنیستی واقع در خاور نزدیک پرستش مظاهر سنتی شهری و مربوط به خدایان خودشان و پرستش شاهان و کیش‌های بیگانه همگی در کنار هم ظاهر گردید. در اسکندریه پرستش خدایان سنتی یونانی همراه با اسکندر و بطلمیوس پرستی و ستایش الوهیت‌های مصری چون ایزیس و هوروس و نیز پرستش الهه‌ی باروری بابلی و نیایش الهه‌ی حاصلخیزی و وفور نعمت سوری در کنار هم رواج پیدا کرد. این معجون پرستی در تمام شهرهای یونانی چه بزرگ و چه کوچک دیده می‌شود در عین آن‌که یونانیان کیش‌های خاص خود را منبع افتخاری می‌دانستند. با گذشت زمان صورت‌های معمولی پرستش مذهب در جوامع هلنیستی جذابیت خود را از دست داد. گرچه فلسفه‌های اپیکوری و مخصوصاً رواقی برای یونانیان فرهیخته می‌توانست کمک به حساب آید؛ اما کیش‌های رازآمیز شرق برای یونانیان جذابیت خاصی داشت و با شعائر پنهان خود، وعده‌ی رستگاری فردی ندا می‌داد. آیین‌های رازآمیز یونانی معمولاً به محل‌های خاصی تعلق داشت و این بدان معنی بود که مرید بالقوه باید برای شرکت در شعائر مذهبی بدان محل خاص برود؛ اما مذاهب رازآلود شرقی برخلاف نوع یونانی به سهولت در دسترس همه قرار داشت زیرا معابد ایزدان و ایزدبانوان آن در سراسر شهرهای یونانی در مشرق زمین پراکنده بود. (فوگل، ۱۳۸۰،

کیش‌های مصری ایزیس (Isis) و سراپیس (Serapis) پرستی رایج‌ترین مذاهب رازآلود بودند. پرستش ایزیس از ایزدبانوان مصری سابقه‌ی بسیار کهنی داشت اما در دوران هلنیستی بیش‌تر گسترده شد. پرستش سراپیس در دوران نخستین پادشاهان سلسله‌ی بطالسه در مصر پدیدار شد. اسکندریه مرکز پرستش این ایزد بود. الوهیت او در سراسر دنیای هلنیستی رواج یافت. (Chamoux & Roussel, 2002, pp. 331-340)

آن‌ها به مریدان شان هدیه‌ای ارز شمند، یعنی وعده‌ی حیات ابدی را نوید می‌دادند. مذاهب رازآلود عصر هلنیستی از جنبه‌های متعدد جاده را برای ظهور و توفیق مسیحیت هموار کردند. مظاهر روحی دیگری هم در عصر هلنیستی رواج داشت. برخی به تیکه یا اقبال معتقد شدند و ایزدبانوی را تجسم کردند که بر حیات انسان تأثیرگذار بود. بعضی نیز به مرسومات طالع‌بینی یا ستاره‌بینی رو آوردند که در عصر هلنیستی رواج فراوانی یافت هرچند ستاره‌بینی تحت تأثیر اخترشناسی بابلی قرار داشت اما ستاره‌بینی زمامدار را باید محصول دوران هلنیستی دانست. (Evans, 1998, p. 343) از آن‌جایی که اخترشناسان بر این باور بودند که نظام اخترى آنان محصول عقل خدایى است، به همین جهت ستاره‌بینی رفته‌رفته صورت مذهبی به خود گرفت. رواقیون برای اختربینی ارزش فراوان قائل بودند و برخی از دانشمندان اسکندریه

۱. ایزدبانویی که به شوهر مقتول خود حیات جاودانه بخشید و تجسم زندگی ابدی شد.



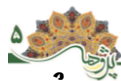
طالع‌بینی و اخترشناسی را مغایر با علائق خود ترقی نمی‌کردند. (فوجل، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰). دنیای هلنی، دنیای رنگارنگ از آیین‌ها و مذاهب بود. آزادی‌های مذهبی که در پادشاهان هلنیستی خود را ملزم به اجرای آن می‌دانستند در این فرایند بی‌تأثیر نبوده است. هلنیان علاوه بر تأثیراتی که نهادند حامل تأثیراتی از جهان شرق بر غرب، در قرون بعد نیز شدند. آیین‌های مهرپرستی و میترایسیم که خواستگاهی شرقی دارند از آن جمله‌اند؛ که ذیل بازشناسی تأثیرات شرق بر غرب قابل بررسی است.

۸. هلنیسم و تأثیر آن بر یهودیت

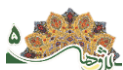
مهم‌ترین تأثیر از نظر مذهب را هلنیسم بر دین یهودیت گذاشت. از آن رو که یهودیت دینی ابراهیمی با ریشه‌ی یگانه‌پرستی و دارای ایدئولوژی قوی و ساختارمند است و با مذهب رایج در یونان باستان نیز بسیار متفاوت است، بررسی فرایند اثرپذیری آن توجه بیشتری را می‌طلبد. از نظر فلسفی نیز این تأثیرات قابلیت کنکاش بیش‌تر را داشته که از حوصله‌ی این مقاله بیرون است.

۸-۱. سلطه‌ی هلنیسم بر سرزمین یهودا

از زمانی که کوروش کبیر بابل را فتح کرد و بنی‌اسرائیل را آزاد ساخت (۵۳۸ ق.م)، کشور یهودا زیر سلطه‌ی ایرانیان بود و کاهنان نیز دست‌نشانده‌ی حکومت ایران بودند. این سلطه نزدیک به دو قرن طول کشید تا این‌که امپراتوری قدرتمند جدیدی به نام یونان به وجود آمد.



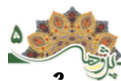
اسکندر مقدونی کشور یهودا را از توسعه‌ی ایرانیان خارج کرده و آن را جزئی از قلمرو پهناور حکومت خود قرار می‌دهد. (کلاپرمن، ۱۳۵۴، صص ۵۴-۵۳) کشور کوچک یهودا که بین دو حکومت بطالسه و سلوکیه قرار داشت، در میدان جنگ این دو قدرت قرار داشت؛ به گونه‌ای که این امر به ناامنی و ویرانی این سرزمین انجامید و سرانجام بطلمیوس اورشلیم را فتح کرد و بطالسه مصر به مدت ۱۰۰ سال بر این سرزمین حکومت کردند. در دوره‌ی حکومت بطالسه، صلح در سرزمین یهودا برقرار شد و هرچند نفوذ فرهنگ یونانی به آرامی ادامه داشت؛ حاکمان مصر، یهودیان را در دین شان آزاد گذاشتند و متعرض شئون دینی یهود نمی‌شدند در همین مقطع بود که کتاب عهد قدیم به دستور بطلمیوس دوم به زبان یونانی ترجمه شد که امروز به ترجمه‌ی سبعینیه معروف است. (کلاپرمن، ۱۳۵۴، صص ۶۳-۶۱) بطالسه به مدت صد سال بر این سرزمین حکومت کردند. با شکست بطالسه، سلوکی‌ها هم توانستند حکمرانی خود را بر سرزمین یهودا به واقعیت مبدل کنند. (صالح، ۱۳۹۷، ص ۶۳) با نفوذ فرهنگ یونانی و بدرفتاری که پادشاهان سلوکی به ویژه آنتیوخوس با مردم داشتند و اصرار او بر یکسان‌سازی دینی و علمی و عملی نمودن نمادهای مشرکانه‌ی یونان و در مواجهه با موج یونانی‌گرایی، گروهی به وجود آمدند که حسیدیم (پارسایان) خوانده می‌شدند. (سلیمانی‌ارد ستانی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۱) یکی از کاهنان حسیدیم به نام متتیا همراه با پنج پسر خود؛ شورش کردند و عده‌ی زیادی از بنی اسرائیل با او همراه شدند. آن‌ها اولین بنیانگذاران مکابیان



بودند. با تلاش‌های سلسله‌ی مکابیان سرانجام کشور یهودا در سال ۱۴۲ قبل از میلاد استقلال خود را به دست آورد. با شکست سلوکیان به دست مکابیان، عملاً دوره‌ی هلنیسم در یهودیت به صورت ظاهری به پایان رسید؛ اگرچه آثار و تبعات آن در ابعاد مختلف تا مدت‌ها محسوس بود. (صالح، ۱۳۹۷، ص ۶۳)

«جمعیتی از یهودیان به وجود آمد که مرام شان مبارزه با هلنیست‌ها و وفاداری به آداب و رسوم یهودیت بود. این یهودیان مردمان پار سا و مذهبی بودند که تصمیم به حفظ تورات و اجرای فرامین آن داشتند. حسیدیم به معنی پار سایان و پرهیزکاران است؛ و آن‌ها را از این جهت به این نام می‌خواندند که دستورات تورات را با عشق و علاقه‌ی تمام و با دقت کامل انجام می‌دادند. حسیدیم می‌کوشیدند تا به هلنیست‌ها یادآوری نمایند که ایشان قسمتی از قوم برگزیده هستند. بسیاری از یهودیان برای آن‌که خود را از هلنیست‌ها جدا کنند از خیلی از خوشی‌ها و لذت‌هایی که مورد علاقه‌ی هلنیست‌ها بود دست کشیدند و گرد آن نمی‌گشتند. این طبقه از یهودیان از نوشیدن شراب خودداری می‌نمودند و موهای سر و صورت خود را بلند می‌کردند و هرگز آن را نمی‌تراشیدند. آنان با این نوع رفتار خویش امیدوار بودند که قوم یهود را از جذب و محو شدن در میان یونانیان نجات بخشند.» (کلاپرمن، ۱۳۵۴، صص ۶۷-۶۶)

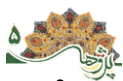
در واقع روند یونانی‌مآبی به جایی رسیده بود که بن سیرا در کتاب حکمت یسوع از یهودیانی سخن می‌گوید که از خواندن تورات



احساس شرمساری می‌کردند و به افراد غافل از خدای اشاره می‌کند که قانون یا شریعت باری تعالی را فراموش کرده بودند. (حکمت بن سیرا، باب ۴۱) با این حال پافشاری بر حفظ تورات و اهتمام به آن به عنوان قلب هویت دینی باعث شد که برای حفظ آن قیام نظامی مکابیان رخ دهد. این حقیقت را می‌توان از فراخوان متّیا به روشنی برداشت کرد: «که هر کس که هواخواه تورات است باید از من پیروی کند.» این فراخوان نشان از آن دارد که در حقیقت این نبرد به دفاع از تورات برپا شده است. (اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۱۰۷) به تعبیر اف. ای. پیتز در این دوره‌ی زمانی بود که فرزندان ابراهیم بیش از آن‌که با یک دشمن دینی روبه‌رو شوند؛ که عبارت بود از بت‌پرستی قدیم با رقیبی اصلی یعنی یونانی‌مآبی روبه‌رو شدند که حتی در همان زمان و همان مکان همگی ویژگی‌های بسیار جذاب خود را که — بعداً عقل‌گرایی مدرنیسم و اومانیسم خوانده شد — نشان می‌داد. در حقیقت همگی این امور وجود داشت و خود را به یهودیت عرضه می‌کرد، تا آنان را به چالش بکشد و فریب دهد؛ همان‌طور که بعداً طبق نوبت با مسیحیت و اسلام چنین کاری را کرد. (پیتز، ۱۳۸۴، ص ۳۵)

جان ناس در کتاب تاریخ جامع ادیان روند این تغییرات را این‌گونه شرح می‌دهد:

«پس از طی سه نسل طبقات عالی‌تری آن قوم کلمات یونانی را به روانی در کلمات روزانه‌ی خود استعمال کردند و اسامی یونانی بر اطفال خود گذاشتند، بدیهی است افراد تربیت‌شده و تعلیم‌یافته‌ی

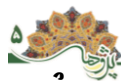


یهودی مخصوصاً کاتبان و کاهنان، در اورشلیم بیش از دیگران تحت تأثیر قرار گرفتند و بدون این که مبادی دینی و اصول مذهبی اجدادی خود را از دست بدهند از تمدن یونان اقتباسات فراوان کردند تا کار به جایی رسید که حتی تشریفات قربانی حیوانی یومیه را که در مذبح معبد اورشلیم به عمل می آوردند نیمه تمام می گذاشتند و کاهنان بیرون می شتافتند تا در استادیوم شهر اعمال پهلوانی ورز شکاران و پهلوانان یونانی را تماشا کنند.» (بی. ناس، ۱۳۸۸، صص ۵۴۳-۵۴۲)

۸-۲. فرایند تغییر زبان و فرهنگ عبری - یهودی

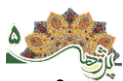
مردم به هنگام انجام مشاغل و معاملات روزانه خود با یکدیگر به زبان یونانی گفت و گو می کردند. (کلاپرمن، ۱۳۵۴، ص ۶۵) در آن زمان هلنیان برای حفظ وحدت و یکپارچگی خود از یک زبان مشترک یونانی به نام کوینه استفاده می کردند. (دونان، ۱۳۸۳، ص ۲۰۱). یکی از ابزارهای تسلط فرهنگی تغییر زبان یک قومیت است. قدم اصلی در یونانی مآبی نمودن یهودیان نیز با تغییر زبان برداشته شد. این در حالی بود که زبان عبری برای یهودیان فراتر از این که زبان ملی باشد، زبانی مذهبی و مقدس به شمار می رفت. با رواج فرهنگ یونانی زبان یونانی نه به عنوان زبان دیوانی و حکومتی بلکه به عنوان زبان علمی و فلسفی و حتی زبان غالب رواج یافت. (صالح، ۱۳۹۷، ص ۶۶)

«لباس یونانی در میان جوانان یهودی رواج یافت و آنان به جای زبان آرامی به یونانی تکلم می کردند و می نوشتند و لغات یونانی به



زبان‌های عبری و آرامی وارد شد. رواج زبان یونانی در فلسطین به جایی رسید که از هر سه نفر، دو نفر به یونانی تکلم می‌کردند. (در شهری مثل خلیل همگی به زبان یونانی سخن می‌گفتند.) یهودیان مصر آرامی را به طور کلی فراموش کردند. یهودیان در بسیاری از مسابقات و سرگرمی‌های یونانی، لخت و عریان شرکت می‌کردند که این کار موجب زحمت آنان می‌شد؛ زیرا یونانیان یهودیان را به خاطر مختون بودن مسخره می‌کردند، بنابراین برای پنهان کردن آثار ختنه نوعی عمل جراحی زیبایی پدید آمد.» (المسیری، ۱۳۸۳، ص ۲۲۳)

«ترویج فرهنگ هلنی در سایر جنبه‌های دیگر یهود نیز رسوخ یافت. آگهی‌هایی درباره‌ی بازی‌ها و مسابقات ورزشی در شهرها منتشر می‌شد، جوانان گروه‌گروه به کشتی‌گیری و پرتاب دیسک مشغول بودند و آداب و رسوم شایع یونانیان به آهستگی در میان یهودیان شایع می‌شد. اکثر یهودیان ساکن یهودا سعی می‌کردند در مقابل هلنیسم مقاومت نمایند و به آن گرویده نشوند. معبد همیقداش [بیت‌المقدس] کنیسه‌ها و مدارس تورات الهام‌بخش ایشان در این مبارزه بودند. ولی بسیاری از یهودیان ثروتمند، شروع به تقلید کردن از یونانیان نمودند. ایشان نام‌های عبری خود را به اسامی یونانی تغییر دادند. به موسیقی و رقص‌های یونانی عادت کردند و از آن لذت می‌بردند. آنان ضیافت‌های باشکوهی به سبک یونانیان ترتیب می‌دادند و ورزش و مسابقات قهرمانی را قسمت مهمی از تربیت فرزندان خود می‌دانستند از آنجایی که ایشان خیلی مشتاق بودند و کوشش می‌کردند که مانند هلنی‌ها یعنی یونانی‌ها باشند،

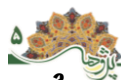


ایشان را هلنیست یعنی پیرو و مقلد هلنی‌ها می‌خواندند.» (کلاپمن، ۱۳۵۴، صص ۶۶-۶۵) مردم از کتاب مقدس و اعمال شریعت غافل شدند. این در حالی است که در یهودیت شریعت نقش اساسی را ایفا می‌کند. هلنیزم چنان یهودیان را تحت تأثیر قرار داده بود که نسخه‌های کتاب شریعت موسی نابود گردید. خود معبد به محل پرستش زئوس یونانی تبدیل شد. گوشت خوک در محراب آن به فروش گذاشته شد و افراد فاسدالاخلاق به درون محوطه‌ی مقدس آن راه یافتند و محراب‌های مشرکان در شهرها و دهکده‌ها سرپا گردید و عبادت در آن‌ها نشانه‌ی وفاداری شناخته شد. (اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۱۰۶)

۳-۸. ترجمه‌ی سبعینیه و ورود فلسفه و منطق به جهان عبری

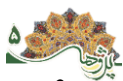
اتفاق دیگری که نشان‌دهنده‌ی شدت تأثیر فرهنگ یونانی‌مآبی بر یهودیان آن عصر است، ترجمه‌ی کتاب مقدس به زبان یونانی است. از آن جایی که یهودیان کم‌کم زبان آرامی را فراموش کردند و نزدیک بود که از کتاب مقدس خود هیچ سر در نیاورند، به ناچار عده‌ای از علمای یهودی دور هم جمع شدند و پس از چاره‌اندیشی، مصمم شدند که کتاب مقدس‌شان را به زبان یونانی ترجمه کنند.

«پس از مدتی زبان عبری به سختی فهمیده می‌شد و در حدود سال ۲۸۰ قبل از میلاد، جامعه‌ی یهودی در اسکندریه - مهم‌ترین جامعه‌ی یهودیان در مصر - ترجمه‌ی یونانی متون مقدس یهود را برای یهودیان یونانی زبان ضروری یافت. نخست «اسفار خمسه» ترجمه گردید و پس



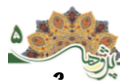
از آن ترجمه‌ی بقیه‌ی کتاب مقدس به زودی انجام گرفت. ترجمه‌ی یونانی کتاب مقدس، که به یاد هفتاد کاهن اعظمی که گفته می‌شود در تهیه‌ی این اثر شرکت داشتند، به «سبعینیه» یا هفتادی (Septuagint) معروف است و کهن‌ترین ترجمه‌ی کتاب مقدس به زبانی خارجی شناخته می‌شود، در حالی که در درجه‌ی نخست برای استفاده‌ی یهودیان یونانی مآب انجام گرفته بود، در عین حال برای انتقال پیام یهودیت به جهان شرک عمل می‌کرد و در این فرایند، افراد زیادی را از میان طبقات بالا و توده‌های پایین جامعه، به دین یهود جذب کرد.» (اپستاین، ۱۳۸۵، ص ۱۰۲)

یهودیان این ترجمه را فاقد دقت می‌دانستند. (شولتز، ص ۹) زیرا ترجمه‌ی آزاد است که با متن عبری که یهودیان از آن با دقت نگهداری می‌کردند مطابقت کاملی نداشت. آگوستین به برخی از این اشتباهات از جمله در رقم عمر متوشالح و دیگر انسان‌های قبل از طوفان نوح به تفصیل اشاره کرده است. (آگوستین، ۱۳۹۱، صص ۶۳۷-۶۳۵) برخی از یهودیان اعلام کردند روزی که کار ترجمه به اتمام رسید برای اسرائیل یک روز شوم بود؛ همانند روزی که اسرائیل خدای زنده را فراموش کرد و به یک گو ساله روی آورد. (شمس، ۱۳۸۹، ص ۱۷۲) اشتباهات بسیار روشن و محرز است. خواننده‌ی ترجمه‌ی هفتادیه باید بداند که با اشتباهات مضحک بسیاری برخورد خواهد کرد که علت آن تا حدی وجود اشتباه در متن مبدا بوده است؛ اما علت مهم‌تر آن، در خواندن یا درک مطلب متن بوده است. قسمت عمده‌ی مشکلات در ترجمه،



ناآگاهی از زبان عبری یا عدم درک معنای متن بوده است. در مورد کتاب ارمیا متن سبعینیه چنان با متن عبری متفاوت است که گویی دو چاپ مختلف از یک کتاب هستند. (شمس، ۱۳۸۹، ص ۶۷)

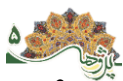
در دوره‌ی هلنیزم کتاب‌هایی تدوین شد که تأثیر فرهنگ هلنی بر آن‌ها مشهود است. کتاب‌هایی که در عهد عتیق در دوران تسلط یونانی‌ها نگاشته شده است یا همان حکمت مشتمل بر هفت کتاب ایوب، مزامیر، امثال سلیمان، جامعه، غزل غزل‌های سلیمان، حکمت سلیمان و یشوع بن سیرا از آن جمله‌اند. در این کتب نویسندگانی که به نظر می‌رسد از سختی‌ها و ناملایمات روزگار شکوه دارند طریقه‌ی استدلال عقلی، استعمال منطق را برای اثبات عقاید ایمانی در پیش گرفتند و ذوق استعمال قیاس و برهان در ایشان نیز بیش از پیش به وجود آمد و فلسفه‌های افلاطونی و رواقی هم در این زمینه به کار گرفته شدند. (بی. ناس، ۱۳۸۸، ص ۵۴۵) دارا بودن شکل و ساختار یونانی و فلسفی و جهان شمول بودن از ویژگی‌های این کتب به شمار می‌رود. ساختار ادبی یونانی و همچنین منطق یونانی در کتب حکمت موج می‌زند. این امر باعث شده است که ظاهر این عبارات با دیگر بخش‌های عهد عتیق تفاوت عمده‌ای داشته باشد. در حکمت سلیمان یهودیت به طرز محسوسی غرق در فلسفه می‌شود که ما به راحتی می‌توانیم وابستگی‌های افلاطونی و اصطلاحات فلسفی را در آن بیابیم. (Winston، ۲۰۰۰، ص ۳۴) در این کتاب به جای مفهوم یهودی "رستاخیز ابدان" مفهوم افلاطونی "جاودانگی ارواح" مطرح شده است.



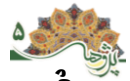
(۳: ۱۹—۱) از اختلافات دیگر می‌توانیم به ویژگی‌های خدای عبری و یونانی توجه کنیم. خدای ابراهیمی خدایی ویژه و مخصوص قوم برگزیده است؛ در حالی که فرهنگ و آثار برخاسته از هلنیسم و به ویژه کتب حکمت، جهان‌شمول بوده‌اند و مفاهیم عقلانی را بدون در نظر گرفتن هر قیدی، از جمله قومیت، بیان می‌کردند. (صالح، ۱۳۹۷، ص ۷۴) به طور خلاصه در کتاب حکمت مفاهیمی ظهور می‌یابند که در آن‌ها به کرات از اندیشه‌ها و ساختارهای یونانی استفاده شده است؛ با این حال یهودیان به دلیل این تفاوت‌های فاحش با الهیات یهودی حاضر نشدند تا ترجمه‌ی سبعینی را به رسمیت بشناسند؛ لذا با منحصر کردن رسمیت و حجیت نسخه‌ی عبری کتاب مقدس، بقیه‌ی کتاب‌ها را در درجات بعدی اعتبار قرار دادند؛ البته برخلاف یهودیت ترجمه‌ی سبعینی مورد توجه اکثر مسیحیان قرار گرفت و اعتماد به این ترجمه اثرات الهیاتی خود را بیش از همه در این بین نشان داد. (صالح، ۱۳۹۷، صص ۷۶-۷۷) یهود به عنوان دین صاحب فرهنگ، شریعت و پیشرفته همزمان با ظهور هلنیست و در سرزمین پادشاهان هلنیست بیش‌ترین مواجهه را نسبت به سایر ادیان ابراهیمی با این فرهنگ داشت و تحت تأثیر آن قرار گرفت. در ادوار بعد، علت اصلی تقابل یهودیان با مسیحیان، هضم آیین جدید در فرهنگ هلنیستی بود.

جمع‌بندی

هلنیسم تنها یک پدیده‌ی ساده و محدود در موقعیت جغرافیایی و



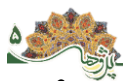
زمانی خاص نیست. دامنه‌ی نفوذ هلنیسم و نقش آن در تحولات فرهنگی و دینی و تغییر تفکر فلسفی و عقلانی بسیار گسترده است و تا قرن‌ها پس از مرگ اسکندر باقی ماند. پیامدهای نفوذ فرهنگی هلنیسم بسیاری از عرصه‌های فکری، دینی، هنری، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را شامل می‌شد. بنیان‌های هلنیسم از جنبه‌ی نظری و ساحت‌های مختلف معرفتی و معیشتی بر مبنای طبیعت‌گرایی شکل گرفت و در جست‌وجوی پاسخ سؤالات معرفتی در طبیعت و سرشت اشیا بود. به عنوان یک نظام تمدنی از نظم و انسجام فلسفی و منطقی برخوردار بود و حال و هوای دنیای هلنی بر مدار نظم و قاعده جریان داشت. گسترش علم در آن دوران بر این بنیان‌های معرفتی آغاز شد و فلسفه هلنی برای یافتن راهی در کاهش آلام و رنج‌های بشری تلاش می‌نمود. هنر به زیبایی طبیعی می‌نگریست و مذهب بیش از آن‌چه آن‌جهانی باشد این‌جهانی بود. اسکندر به همراه کشورگشایی‌هایش عرصه‌ی فرهنگی را نیز گسترش داد و هلنیسم توانست در آن سوی مرزها نفوذ کند. اما از آن‌جا که جوهر دینی حیات ملی در فلسفه‌ی ملی و قومی یافت می‌شود بررسی فلسفی و مذهبی این تغییرات در سرزمین‌های مفتوحه در درجه‌ی اولی و در جنبه‌ی بصری و مادی، هنر در جایگاه مادی بیانگر اندیشه‌های یک قوم و ملت اهمیت می‌یابد. امتزاج دینی و مذهبی هلنیسم با ادیان بومی منجر به پرستش خدایانی با صفات هلنی و شرقی شد و دین‌هایی مانند میترائیسم از شرق به غرب منتقل شد. در حوزه‌ی هنری نیز اصول نظم، تناسبات، هندسه و طبیعت‌گرایی نه تنها در



حوزه‌ی مجسمه‌سازی بلکه در سایر حوزه‌های هنری یونان از جمله معماری معیار می‌شود.



موسسه آموزش عالی خوزوی معصومیه (تولهران)
مركز پژوهش‌های اسلامی معصومیه

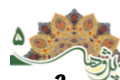


هفتاد و یکمین و یکمدهای آن



فهرست منابع

۱. آگو ستین (۱۳۹۱)، شهر خدا، ترجمه حسین توفیقی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، نسخه‌ی اول.
۲. اپستاین، ایزیدور (۱۳۸۵)، یهودیت، ترجمه بهزاد سالکی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، نسخه‌ی اول.
۳. استیس، والتر ترنس (۱۳۸۵)، تاریخ انتقادی فلسفه یونان، ترجمه یوسف شاقول، قم: دانشگاه مفید.
۴. اروین، ترنس (۱۳۸۰)، تفکر در عهد باستان، محمدسعید حنایی‌کاشانی، تهران: قصیده، نسخه‌ی اول.
۵. المسیری، عبدالوهاب (۱۳۸۳)، دایرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و پژوهش‌های تاریخ خاورمیانه، دبیرخانه‌ی کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضة فلسطين، جلد چهارم، نسخه‌ی اول.
۶. بانی مسعود، امیر (۱۳۸۵)، تاریخ معماری غرب: از عهد باستان تا مکتب شیکاگو، تهران: خاک، نسخه‌ی اول.
۷. بریه، امیل (۱۳۷۴)، تاریخ فلسفه، ترجمه علی‌مراد داودی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، جلد دوم.
۸. پاکباز، رویین (۱۳۸۵)، دایرةالمعارف هنر، تهران: فرهنگ معاصر، نسخه‌ی پنجم.
۹. پیترز، اف.ئی (۱۳۸۴)، یهودیت، مسیحیت و اسلام، ترجمه حسین توفیقی، قم: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات دانشگاه ادیان و



مذاهب، جلد اول.

۱۰. جاستون، سارا ایلز (۱۳۹۴)، درآمدی بر دین‌های دنیای باستان، ترجمه جواد فیروزی، تهران: ققنوس.

۱۱. خدادیان، اردشیر (۱۳۸۵)، تاریخ یونان باستان، تهران: سخن، نسخه‌ی اول.

۱۲. دولاندلن، شارل (۱۳۶۷)، تاریخ جهانی، ترجمه احمد بهمنش، جلد ۱، تهران: دانشگاه تهران.

۱۳. دو نان، مارسل (۱۳۸۳)، تاریخ جهان لاروس، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: سروش، نسخه‌ی دوم.

۱۴. سلیمانی‌اردستانی، عبدالرحیم (۱۳۸۴)، یهودیت، قم: آیت عشق، نسخه‌ی دوم.

۱۵. شریف، میان‌محمد (۱۳۶۲)، تاریخ فلسفه در اسلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، نسخه‌ی اول.

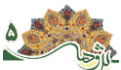
۱۶. شمس، محمد (۱۳۸۹)، سیر تحول کتاب مقدس، قم: بوستان کتاب.

۱۷. شتتزو، لوچانو دکر (۱۳۷۷)، فیلسوفان بزرگ یونان باستان، تهران: نشر نی.

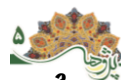
۱۸. شولتز، سموئل (بی‌تا)، عهد عتیق سخن می‌گوید، شورای کلیسای جماعت ربانی آموزشگاه کتاب مقدس.

۱۹. فرای، ریچارد (۱۳۸۰)، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی فرهنگی، نسخه‌ی اول.

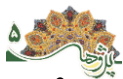
۲۰. فوگل، اشپیل (۱۳۸۰)، تمدن مغرب زمین، ترجمه محمدحسین آریا لریستانی، تهران: امیرکبیر، جلد اول، نسخه‌ی اول.



۲۱. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۸)، **تاریخ فلسفه**، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران: سروش، جلد اول، نسخه‌ی ششم.
۲۲. کالج، مالکوم (۱۳۸۰)، **پارتیان**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: هیرمند، نسخه‌ی دوم.
۲۳. کلاپرمن، ژیلبرت؛ کلاپرمن، لیبی (۱۳۵۴)، **تاریخ قوم یهود**، ترجمه مسعود همتی، جلد ۲، تهران: انجمن فرهنگی اوتصره‌تورا گنج دانش. نسخه‌ی اول.
۲۴. گاتلیب، آنتونی (۱۳۹۶)، **رؤیای خرد: تاریخ فلسفه‌ی غرب از یونان باستان تا رنسانس**، ترجمه لایلا سازگار، تهران: ققنوس، نسخه‌ی سوم.
۲۵. گامبریچ، ارنست (۱۳۹۸)، **تاریخ هنر**، ترجمه علی رامین، تهران: نی، نسخه‌ی سیزدهم.
۲۶. گل محمدی، احمد (۱۳۸۶)، **جهانی شدن، فرهنگ، هویت**، تهران: نی.
۲۷. لوکاس، هنری استیون (۱۳۶۶)، **تاریخ تمدن از کهن‌ترین روزگار تا سده‌ی ما**، عبدالحسین آذرنگ، تهران: کیهان، جلد اول، نسخه‌ی اول.
۲۸. لیندبرگ، دیوید (۱۳۷۷)، **سراغ‌های علم در غرب**، فریدون بدره‌ای، تهران: علمی فرهنگی.
۲۹. ماله، آلبر؛ ژول، ایزاک (۱۳۶۲)، **تاریخ ملل شرق و یونان**، ترجمه عبدالحسین هژیر، جلد اول، تهران: علمی، نسخه‌ی اول.
۳۰. مرزبان، پرویز (۱۳۹۶)، **خلاصه تاریخ هنر**، تهران: علمی فرهنگی، نسخه‌ی بیست و دوم.



۳۱. مک‌نیل، ویلیام هاردی (۱۳۸۸)، **بیداری غرب**، مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی فرهنگی.
۳۲. ناس، جان بایر (۱۳۸۸)، **تاریخ جامع ادیان**، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳۳. وتکین، دیوید (۱۳۹۰)، **تاریخ معماری غرب**، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران: کاوش پرداز، نسخه‌ی اول.
۳۴. همیلتون، ادیت (۱۳۵۳)، **سیری در تاریخ فرهنگ و ادب یونان باستان**، تهران: بنگاه نشر و ترجمه‌ی کتاب.
۳۵. حکمت بن‌سیرا، باب ۴۱.
36. Chamoux, F. & Roussel, M. (2002), **The Needs of the Soul, Hellenistic Civilization.** , New Jersey: Wiley-Blackwell.
37. Evans, J(1998) ., **The History and Practice of Ancient Astronomy** , London: Oxford University Press.
38. Winston, D(2000) ., **Hellenistic Jewish Philosophy in: History of Jewish Philosophy** ., United Kingdom.: Psychology Press.



۳۹. سیاهپوش، سید ابوتراب (۱۳۹۳)، **هلیسم و نقش آن در فرهنگ ایران پیش از اسلام**، جامعه پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره‌ی ۴، صص ۵۸-۳۷.
۴۰. صالح، سید محمدحسن؛ طاهری‌آکردی، محمدحسین (۱۳۹۷)، **بررسی تحلیلی ابعاد و گستره یونانی‌مآبی در دوره‌ی هلیسم**

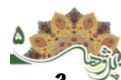
یهودی، معرفت ادیان، شماره ی ۴، صص ۶۱-۷۸.

۴۱. قادری، علیرضا؛ خادمی‌ندوشن، فرهنگ (۱۳۸۵)، بررسی تأثیر نقش مایه‌های اساطیری بر پیکرتراشی دوره‌ی اشکانی، پژوهش‌های باستان‌شناسی و مطالعات میان‌رشته‌ای، شماره ی ۴، صص ۷۸-۹۰.

۴۲. موسوی‌نیا، زهره (۱۳۸۶)، نگاهی به مبانی زیبایی‌شناسی هنر یونان و تأثیر آن بر هنر غرب، قم.

43. Poumand, H. (2010, 2), **Philosophical Approach in Studying Iranian Architecture**, The International Journal Of Humanities, 16, 87-114.
44. Pourmand, A (2007), **The Effect Of Architecture Contemporary Iranian in Thought Philosophical**, PH.D Thesis, Tehran: University Modares Tarbiat.

موسسه آموزش عالی خوزوی معصومیه (خوابران)
مرکز پژوهش‌های اسلامی معصومیه



دوره مطالعاتی غرب‌شناسی با رویکرد تمدنی ■ دفتر اول ■ پاییز ۱۳۹۹

